

تالیف علامہ محمد باقر مجلسے

تالیف علامہ محمد باقر مجلسے

حکومت شاہد جعفر علی خان
مدیر

میراث
۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکمت شهادت سید الشهدا علیه السلام

علامه محمد باقر مجلسی

تحقیق و تصحیح:

اکبر جدی رضا مختاری خویی

سرشناسه	: علامه مجلسی، ۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق
عنوان	: حکمت شهادت سید الشهداء (علیه السلام)
شناسه افزوده	: اکبر جلدی رضا مختاری خویی، تحقیق و تصحیح
مشخصات نشر	: اعتقاد ما، ۱۳۹۹
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۶۲-۴۸-۰۰
فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: امام حسین (علیه السلام) عاشورا
موضوع	: کربلا شهادت، احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۹، ۴۱، ۵۰۳/م ۴۱/۵ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره مدرک	: ۶۱۳۵۲۲۳



حکمت شهادت سید الشهداء (علیه السلام)

نویسنده: علامه مجلسی

تحقیق و تصحیح: اکبر جلدی | رضا مختاری خویی

ناشر: اعتقاد ما | نوبت چاپ: دوم، تابستان ۱۳۹۹ | تیراژ: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: عاشورا | طراح جلد: مهدی دلجو

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۳۹۰۸۹۵۰ | قیمت: ۲۵/۰۰۰ تومان

مقدمه

رساله حاضر به قلم مرحوم علامه مجلسی به زیبایی به ترسیم دید کلی از واقعه کربلا و پاسخ به برخی شبهات پیرامون آن می‌پردازد. بیان و ادبیات رساله به نحوی است که می‌تواند برای همه اقشار مفید واقع شود، هر چند که در اصل برای عموم مردم نگاشته شده است.

در فهرستگان نسخه‌های خطی ایران^۱ دو نسخه از رساله حکمت شهادت سید الشهداء (علیه السلام) معرفی شده است؛ نسخه کتابخانه مرعشی، به شماره ۱۸۷/۲۷ و نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۸۷۸/۳. هر دو نسخه کامل و بدون افتادگی است و تقریباً جز چند مورد محدود اختلافی بین نسخه‌ها وجود نداشت. در تحقیق حاضر نسخه کتابخانه مرعشی به عنوان نسخه متن لحاظ شده و اختلافات نسخه دانشگاه تهران در پاورقی گزارش شده است. مواردی که در نسخه دانشگاه وجود نداشت در پاورقی با علامت منها (-) نشان داده شده است.

۱. فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۳، ص ۲۴۳

لازم به ذکر است رساله حاضر پیشتر توسط سید علی سید جمال اشرف از روی نسخه خطی به عربی ترجمه و توسط انتشارات اعتقادما منتشر شده و اصل رساله نیز در سال ۱۳۶۸ ش با استفاده از نسخه کتابخانه مرعشی در مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی منتشر شده بود. با توجه به اهمیت رساله و نیز موجود نبودن آن در بازار و همچنین ضرورت انتشار آن بصورت مستقل، بر آن شدیم تا به احیای مجدد رساله به شکل کنونی آن اقدام کنیم. در پاورقی‌ها نیز سعی ما بر آن بود تا حد امکان موجبات فهم بهتر متن و سودمندی بیشتر و ارائه اطلاعات مرتبط با مطالب نویسنده را فراهم آوریم، و از همین رو تا آنجا که تحقیق چنین رساله‌ای اجازه می‌داد، تلاش کردیم تا از سایر کتب علامه مجلسی رضوان الله علیه مطالبی در تقویت و تکمیل محتوای رساله حاضر مذکور سازیم.

همچنین برای سهولت دسترسی به متن روایات و عبارت ترجمه شده، متون عربی آنها نیز در انتهای رساله به پیوست ضمیمه شده است؛ شماره‌های درج شده در انتهای پاورقی‌ها به همین منظور است.

فهرست

مقدمه.....	۵
[بیان سبب تألیف رساله].....	۱۳
[چرا مصیبت عاشورا عظیم‌ترین مصیبت‌ها است].....	۱۴
[در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می‌داند].....	۱۸
[ضرر غالیان بیشتر است].....	۲۰
[منکرشهادت سید الشهداء (علیه السلام) کافرو ملعون است].....	۳۰
[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط اعداء].....	۳۴
[سبب ابتلای معصومین (علیهم السلام) گناه یا ترک اولی نیست].....	۴۰
[وقایع حال و آینده بر معصومین (علیهم السلام) مخفی نیست].....	۴۲
[صلح یا جنگ اهل بیت (علیهم السلام) به دستور خدا و رسولش بوده است].....	۴۳
[معصومین (علیهم السلام) تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند].....	۴۴
[ابتلائات معصومین (علیهم السلام) برای وصول به درجات عالیه بود].....	۴۵
[سبب دلاوری و بی‌باکی اصحاب سید الشهداء (علیهم السلام) در میدان نبرد].....	۴۶
[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت].....	۴۵
[نوفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی‌شد].....	۴۶
[اگر مصلحت در اعتلای دین باشد خداوند اولیای خویش را به خوض در خطرات مکلف می‌فرماید].....	۴۸
[اعتراض بر فعل معصوم در حقیقت اعتراض به خدای متعال است].....	۷۰
[این مسأله از فروع قضای و قدر است و نباید در آن خوض نمود].....	۷۳
پیوست:.....	۹۷
منابع:.....	۱۴۳

رسالة در بیان مکمل
الحمد لله الذي خص البلاء بالانبياء ثم الاوصياء ثم الامثال فالشهادت من الاولياء والصلوات
والسلام على سيد اصحاب البلاء محمد وعترته الطيبين الطاهرين للشهادة شوقا الى
وعد جنتهم كويد احقر عبد الله محمد باقر بن محمد تقى عفى الله عنهما كما ان رساله
ايتى كدر بيان حكمت شهادت سيد شهيدا وفرغ العيني سيد ابنا وجكر كوشه على
امام حسين بن علي شهيد كرمه صلوات الله عليهم ولعنة الله على اعدائهم ما بقيت
الا جزو السماء ووقع بعض الشهادت كدوين باب بخاطره شيعيان سيد
ابن ابوب اسيد معتبر از عبد الله بن فضل روايت كرده است كه كفت بخبرت حضرت عباس
عنه السلام كنه يا رسول الله بجر علك روز عاشورا روز اندوم ورجع ومصيب وكريم
وروى كحضرت رساله بعام بفار حلت فرمود وروى كحضرت فاطمه صلوات الله
عليها دارفاني واداع نموده وروى كحضرت امير المؤمنين صلوات الله عليهم شهيد
وروى كحضرت امام حسن مسموم كرده ورجع ومصيب مثل آن روز نيت
حضرت فرمود كه روز شهادت حسين مصيبت آن از جميع روزها عظيم تر است زيرا كه اصحاب
كساو آل عباس كرامى ترين خلق بودند نزد حق تعالى و مردم ايشان را بايكديگر شاهد ميكرد
وايات وكرامت وفضل ايشان بايكديگر نازل مى شد پس چون حضرت رساله نازل شد
حضرت امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام در ميان مردم بودند و خود را
بديدن ايشان شگفتا مى دادند پس چون حضرت فاطمه از دنيا رفت مردم خود را ملاقات امير
و حسن و حسين عليهم السلام شگفتا مى دادند و چون حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليهم شهيد
شده بدن حسن و حسين عليهم السلام موجب شگفتى مردم ميكرديد و چون حضرت امام حسن
شهيد شده مردم ملاقات فراير كرات حضرت امام حسين مدموم و مصيبت و مفارقت و اندوه
آن بزرگواران را مدام ميكردند و ديده خود را بلباى او روشن ميكردند و چون
حضرت امام حسين صلوات الله عليهم شهيد شد كسى از آل عباس نماند كه مردم خود را

و آنحضرت صادق علیه منقول است که چون حضرت امام حسین عزا از مدینه بیرون آمد احوال
 هر بهادر و رشید و برسان بهشت سوار آمدند نزد آنحضرت و سلام کردند و گفتند
 السلام علیک ای عجب خدا بر خلق بعد از خود و برادر خود خدا ما را در سواطین
 یار می تو فرستاد و اکنون یاری تو آمده ایم حضرت فرمود که عهده گاه ما و شما زمین که برین
 کرد اینجا شهادت خواهم شد و محلی در حق من آنجا است گفتند ما لاله هار می که بخوابی در میان
 خود در میان آنها و بر فرمود که من دست می دازم تا برسم آنجا که محل دفن من است پس گریه
 از جنیان بجهت آنحضرت آمدند و گفتند ای سید و افای ما ما شیعیان توایم و دیوان
 توایم اگر کرمی فرما و هر که دشمنان تو را هلاک کند و دشمن ما را عظمی را بداد و او را میزیم و تو را از
 ایشان بجان میدهم حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود که بخوانید اید و قرآن اگر خدا احد
 من فرستاد که در آن سفر ما یاید آیم آنرا گوئید **کَلِمَ الْمَوْتِ وَلَوْ كُنْتُمْ فِی رُوحٍ شَکْکٍ**
 یعنی هر جا که باشد روی بدارد شما مرا که هر چند در صحرایم محقق شوند که من در این
 مکانم و با من حرکت کنم پس یکی بخوان کرد و خواهد شد این خلق بنیاده گرام و حجت خدا بیکدیگر
 ایشان نام خواهد شد و کسی را که قبر من خواهد شد و در حق هر خدا بر این اختیار کرد
 است و در روزی که زمین را چرخ کرده است و آن زمین را حق تعالی بنیاد شیعیان من کرده است
 است و سبب اینی ایشان دود نیاید و عقوبت ماحظه است و در روز محرم من شهید شوم
 ما فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را بر تو نیز پدید می خواهد شد چنان
 گفتند خدا سوگند ای و سبب خدا و فرزندی و سبب خدا که آنرا نبودی که اطاعت تو را
 و الحبس هر که بر جمیع دشمنان تو را می کشیم و غیر از آنیکه تو بر سر شد حضرت فرمود که خدا سوگند
 که قدرت ما بر حق ایشان نهاده از خدا شایسته است و لیکن می خواهم که حق خدا را بر ایشان
 نام کنم و اخبار بسیار در بابیه رکنا بجا که الهی در کرده ام هر که در آن کتاب جویند
 آورد و حق بایشان بنماید و الله الموفق للهدی و الصواب علی الهدی و انصر الله و الله علی
 سید المرسلین محمد و آله الطاهین و ائمه الهدی علیهم السلام بحسب اهل البیت منتهی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي حفظ البلاء بالانبياء، ثم الاوصياء، ثم الامم فالأئمة
مؤيد اولياء، والصلوة والسلام على سيد اصحاب البلاء، محمد و
آله الطيبين، المختارين، للشهادة شوقا الى اللقاء، وبعد حين
كوبدا حق عبد الله محمد باقر بن محمد تقى عفا الله عنه ما كرأيت
رسالة ايت كدر بيان حكمت شهادت سيد شهيد و قوة
العين سيد انبيا و جبر كوشه علم مرتضى امام حسيه بده على
شهيد كربلا صلوات الله عليهم ولعن الله على اعدائهم
ما بقيت الارض والسماء و رفع بعضه از شهات كدرين
باب بخاطر اكثر شيعيان ميسل اين باب و ايت است معتبر
از عبد الله به فضل و ايت كرده است ككفت محمد
حضرت صادق ع عرض كردم كرايت رسول الله بحقه

علت

والحمد لله أولا وآخرا والصلوة على سيد

ولغة الله على أعدائهم

عنّت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خصّ البلاء بالأنبياء ثم الاوصياء ثم الأمثل فالأمثل
من الاولياء والصلوة والسلام على سيد أصحاب البلاء محمد وعترته
النجباء المختارين للشهادة شوقاً إلى اللقاء.

[بیان سبب تألیف رساله]

و بعد چنین گوید احقر عبادالله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله
عنهما که این رساله ای است که در بیان حکمت شهادت سید شهدا و
قرّة العین سید انبیا^۱ و جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی

۱. رسول خدا ﷺ درباره این کلام خداوند که «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتَنَا قُرَّةَ
أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» فرمودند: به جبرئیل گفتیم منظور از أزواجنا
کیست؟ جبرئیل گفت: خدیجه؛ فرمود: گفتیم: و ذریاتنا کیست؟ گفت:
فاطمه؛ گفتیم: و قرّة أعین کیست؟ گفت: حسن و حسین؛ گفتیم: وَاجْعَلْ لَنَا
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا منظور چیست؟ [چه کسی برای متقین امام است؟] گفت:
علی بن ابی طالب (علیه السلام). تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۹۴*^(۱) متن عربی روایات در
انتهای کتاب در پیوست خواهد آمد.

شهید کربلا صلوات الله عليهم ولعنة الله على أعدائهم ما بقیت الأرض والسماء،
ورفع بعضی از شبهات که در این باب به خاطر اکثر شیعیان می‌رسد.

[چرا مصیبت عاشورا عظیم‌ترین مصیبت‌ها است]^۱

ابن بابویه^۲ به سند معتبر از عبدالله بن فضل^۳ روایت کرده است که
گفت: به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم که:

و نیز سید هاشم بحرانی در تفسیر البرهان از طرق مخالفین و به نقل از ابن
شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس نقلی از ابن عباس آورده که گفت:
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد این فرموده خدای عزوجل: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ
سَمِيًّا﴾ فرمودند: منظور از آن یحیی، و قره العین من حسین است. البرهان
فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، ص ۷۰۰^(۲)

۱. رک: «باب أن مصیبتہ صلوات الله علیه کان أعظم المصائب و ذل الناس بقتله و
رد قول من قال إنه (صلی الله علیه و آله) لم یقتل و لكن شبه لهم» بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹

۲. افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۶، ص ۱۱: ابن بابویه بر شیخ صدوق
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی صاحب من لا یحضره
الفتیة و دیگر کتب اطلاق می‌شود. و به ندرت به برادرش حسین و پدرش علی
نیز اطلاق می‌شود.^(۳)

۳. رجال النجاشی، ص ۲۲۳: عبد الله بن الفضل بن عبد الله بیه بن الحارث بن نوفل
بن الحارث بن عبد المطلب أبو محمد النوفلی روی عن أبي عبد الله (علیه السلام)، ثقة.
له کتاب رواه عنه محمد بن أبي عمير.

یابن رسول الله، به چه علت روز عاشورا روز اندوه و
جزع و مصیبت و گریه است، و روزی که حضرت
رسالت (علیه السلام) به عالم بقا رحلت فرمود و روزی که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها دار فانی را وداع نمود و روزی که
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید شد و
روزی که حضرت امام حسن (علیه السلام) مسموم گردید در جزع و
مصیبت مثل آن روز نیست؟

حضرت فرمود که:

روز شهادت حسین، مصیبت آن از جمیع روزها
عظیم تر است، زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی ترین
خلق بودند نزد حق تعالی و مردم ایشان را با یکدیگر
مشاهده می کردند و آیات و کرامت فضل ایشان با
یکدیگر نازل می شد، پس چون حضرت رسالت (علیه السلام) از
دنیا رفت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و
حسین (علیهم السلام) در میان مردم بودند و خود را به دیدن ایشان
تسلّی می دادند، پس چون حضرت فاطمه از دنیا رفت
مردم خود را به ملاقات امیرالمؤمنین و حسن و
حسین (علیهم السلام) تسلّی می دادند، و چون حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید شد، دیدن حسن و حسین علیهما السلام موجب تسلی مردم می گردید، و چون حضرت امام حسن (علیه السلام) شهید شد مردم به ملاقات وافر البرکات حضرت امام حسین (علیه السلام) درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا می کردند و دیده خود را به لقای او روشن می گردانیدند و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد کسی از آل عبا نماند که مردم خود را به دیدن او تسلی دهند؛ پس رفتن آن حضرت مثل رفتن همه ایشان بود و به این سبب روز مصیبت آن حضرت بدترین روزهاست.

راوی گفت: یابن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسین (علیه السلام) موجب تسلی مردم نمی گردید؟
[حضرت] فرمود که:

بلی، علی بن الحسین سید عابدان^۱ و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدر بزرگوار

۱. لقب سید العابدین را خدای متعال به آن حضرت عنایت فرموده اند؛ بنگرید به حدیث مشهور لوح که جابر ماجرای آن را نقل می کند. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷^(۴)

خود، ولیکن حضرت رسالت (علیه السلام) را ملاقات نکرده بود و از او حدیث نشنیده بود و علمش به میراث از پدر و جد به او رسیده بود و مردم حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را پیوسته با حضرت رسالت (علیه السلام) دیده بودند و در مجالس و مشاهد متعدده ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن حضرت فضایل و مناقب ایشان را شنیده بودند و هریک از ایشان را که می دیدند همه را به خاطر می آوردند و متذکران احوال و اقوال می گردیدند؛ چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه رفت هیچکس نماند که به دیدن او متذکران مشاهد و مواقف شوند و آن فضایل و مناقب را به یاد آورند، پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و به این سبب مصیبت آن حضرت عظیم ترین مصیبتها است.^۱

۱. آدرس درانتهای حدیث خواهد آمد.

[در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می‌داند]

راوی گفت: یابن رسول الله، پس چگونه سنیان روز عاشورا را روز برکت می‌شمارند؟^۱

۱. نمود یوم برکت دانستن، تلقی این روز به مثابه عید است که در لباس نوبه تن کردن و تزیین و اکتحال و توسعه بر عیال و برپایی ضیافت‌ها و حفله‌ها و شیرین کردن کام به انواع حلویات و أطعمه و تجدید أثاث و ادخار طعام و غیره متمثل بوده و این نیز در ادامه جنایاتی بوده که بنی‌امیه ابا عن جد مشغول بدان بوده‌اند و تعید و پایکوبی این شجره خبیثه در تاریخ ثبت است و قیل که در گوشه و کنار هنوز هم أحفاد آن قروء ممسوخ در مراکش و لیبی و سائر نواحی، سنت آباء جانی خویش را پیگیرند؛ برخی از گزارشات این تعید در تاریخ مسجل است که در این مقام به تصریح ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ هـ.ق) اکتفا می‌کنیم:

ماه محرم: ... روز نهم آن تاسوعاء نامیده می‌شود و آن روزی است که زهاد شیعه به نماز می‌پردازند. و روز دهم آن عاشوراء نامیده می‌شود و این روزی است که فضیلتش مشهور است... و این روز را تعظیم می‌کردند تا اینکه حسین بن علی در آن روز در طف [کربلا] همراه اهل بیت رسول خدا (ص) از آل ابوطالب علیهم السلام أجمعین کشته شدند؛ و نسبت به او و ایشان کردند آنچه کردند، به گونه‌ای که در جمیع امت‌ها حتی نسبت به ضرورت‌ترین خلق چنین نکرده بودند؛ از قتل با عطش و شمشیر و سوزاندن به آتش و به دار آویختن سرها و اسب دواندن بر پیکرهای ایشان و هتک سترها به اسارت گرفتن زنان و اطفال و انتقال آنان در حالی که آشکارا و انگشت‌نما بر روی شتران بوده‌اند و از همین رو دیگر به این روز فال بد زدند؛ اما بنی‌امیه در این روز لباس نوبرتن کردند و زینت نمودند و سرمه کشیدند و عید گرفتند و ولیمه‌ها و مهمانی‌ها برپا کردند و شیرینی جات و

حضرت گریست و فرمود که:

چون جدم حسین (علیه السلام) شهید شد، مردم در شام
تقرب جستند به سوی یزید پلید علیه اللعنة والعذاب
الشدید و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جوایز
گرفتند؛ و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند
احادیث فضیلت و برکت این روز بود^۱ تا آنکه مردم
عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی
فرح و شادی^۲ و به ترک و تهیه کردن امور و مهیا کردن
آذوقه‌ها؛ خدا حکم کند میان ما و ایشان.

اطعمه نیکو خورده و خوراندند و در ایام حکومت اینها، این رسم بدین منوال در
میان عامه نیز جریان یافت و پس از زوال حکومتشان هم بین عامه باقی ماند.
الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۴۲۰.^(۵)

همچنین شیخ ابوالفتح کراچکی نیز در التعجب من أغلاط العامة، ص ۱۱۵ به
جشن و سرور سنی‌های اندلس در شب و روز عاشورا اشاره می‌کند و نیز گزارشی
از شادمانی ایشان در کتاب کامل بهایی، ص ۴۳۲ آمده است.

۱. رک: السیوطی، اللآلیء المصنوعة، ج ۲، ص ۳-۹۲؛ سیوطی در آنجا حدیث در
این باب ذکر کرده که جالب توجه است و در ادامه خود سیوطی نیز به موضوع
بودن آن تصریح کرده است.^(۶)

۲. صوفی معاصر نیز روز عاشورا را روز شادی و سرور می‌دانست؛ سید محمد حسین
لاله‌زاری معروف به علامه طهرانی در کتاب روح مجرد درباره استاد و معبود خود

[ضرر غالیان بیشتر است]

پس حضرت فرمود که:

ای پسر عمّ، ضرر این احادیث بر اسلام و اهل اسلام
کمتر است از آنچه وصف می کنند جماعتی که محبت
ما را بر خود بسته اند و دعوی می کنند که اعتقاد به
امامت ما دارند و مع ذلک دعوی می کنند که حسین علیه السلام
کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده
است، چنانچه عیسی بن مریم علیه السلام در نظر مردم نمود که

سید هاشم حداد می نویسد: در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حداد بسیار
منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه
در ایشان دیده نمی شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم
غافلند که برای این شهید جانباخته غصه می خورند و ماتم و اندوه پیاپی دارند...
تحقیقا روز شادی و مسرت اهل بیت علیهم السلام است. روح مجرد، ص ۷۸-۹
رد این سخنان صوفی مسلکان در کلام اهل بیت علیهم السلام:

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: هرگاه ماه محرم فرا می رسید دیگر کسی پدرم را
خندان نمی دید، و غم و اندوه بر او غالب می گشت تا ده روز از ماه محرم
می گذشت (روز عاشورا می شد)، و آن روز (عاشورا) روز مصیبت و حزن و اندوه و
روز گریه او بود، و می فرمود: این همان روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته
شد. وسائل الشیعة: ج ۱۴، باب ۶۶، استحباب البكاء لقتل الحسین علیه السلام، ص ۵۰۴^(۷)

کشته شد و در واقع کشته نشد؛^۱ پس بنابر گفته این جماعت باید که عقابی و عتابی و ملامتی بر بنی امیه نباشد.

۱. گویا قاتل این قول در آن زمان، همان أبو الخطاب غالی مشهور است که امام صادق (علیه السلام) او را لعن کرده اند، تعبیر علامه مجلسی درباره وی چنین است:

و أبو الخطاب هو محمد بن مقلص الأسدي الكوفي و كان في أول الحال ظاهرا من أجلاء أصحاب الصادق (علیه السلام) ثم ارتد و ابتدع مذاهب باطلة و لعنه الصادق (علیه السلام) و تبرأ منه و روى الكشي روايات كثيرة تدل على كفره و لعنه و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته و الأكثر على جواز العمل بها و كأنه متفرج على المسألة السابقة فمن ادعى جواز تحقق الإيمان و زواله يجوز العمل بروايته لأنه حينئذ كان مؤمنا و من زعم أنه كاشف من عدم كونه مؤمنا لا يجوز العمل بها. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۲۰

البته نقلی که مباشرتا خود این قول را از ابو الخطاب حکایت کند نیافتیم، لیکن از قرائن موجود در سائر احادیث و تصریح غلات خطابی مسلک دیگری همچون حسین بن حمدان خصیبی پیدا است که منظور حضرت چه کسی بوده است؛ خصیبی در الهدایة الكبرى چنین آورده که شبه و صورت حضرت در شخصی دیگر افتاد و در واقع آنکه شهید شده غیر از امام حسین (علیه السلام) است، چنانچه مسلمین در مورد عیسی قائل هستند:

ومشهده البقعة المباركة والربوة ذات قرار ومعين بكر بلاء غربي الفرات وقتله عبید الله بن زياد وعمربن سعد و شمر بن ذي الجوشن بأمر يزيد بن معاوية لعنهم الله واتوه ومعهم اثنان وثلاثون فارس وأربعة وعشرون الف راجل و عدة أصحاب الحسين (علیه السلام) اثنان وثلاثون فارسا وأربعون راجلا وثمانية عشر رهط عبد المطلب والباقون من سائر الناس ووقع شبهه على حنظلة الشامي وشباب من همدان ولما رأى أخاه العباس بن علي مخلصا في الجهاد بين يديه رحمه الله فالقى شبهه على رشة بن سنان.... الخصيبی، الهدایة الكبرى، ص ۲۰۲

ای پسرِ عَمّ، هر که دعوی کند که حسین علیه السلام کشته
 نشد پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را
 به دروغ نسبت داده است در خبرهایی که ایشان به قتل
 آن حضرت داده‌اند و هر که ایشان را تکذیب کند کافر
 است به خداوند عظیم و خورش مباح است برای هر که
 بشنود این سخن را از او.

پس راوی گفت: یابن رسول الله، چه می‌فرمایی در باب جماعتی از
 شیعیان شما که این اعتقاد دارند؟

حضرت فرمود که: آنها از شیعیان من نیستند و من از
 ایشان بیزارم.

پس حضرت فرمود که:

خدا لعنت کند غالیان^۱ را که در حق اهل بیت غلو
 می‌کنند و از حق به در می‌روند و مفوضه^۱ را که می‌گویند

۱. علامه مجلسی در مورد تعریف غلومی نویسد:

بدان که غلو در مورد نبی و ائمه علیهم السلام یا با اعتقاد به ألوهیت ایشان است، یا با قائل
 شدن به این مطلب که ایشان در معبود بودن یا در خلق و آفریدن و رزق دادن
 شریکان خدای متعال‌اند و یا با گفتن اینکه خدای متعال در ایشان حلول کرده،
 یا اینکه با آنان متحد شده است [ویکی شده است]، یا با قول بدین مطلب که

ایشان بغیر [راه] وحی یا الهام از ناحیه خدای متعال علم به غیب دارند، یا با اعتقاد به این مطلب که ائمه (علیهم السلام) انبیاء بوده‌اند، یا به تناسخ ارواح برخی از ایشان در برخی دیگر قائل شوند، یا بگویند که معرفت به ایشان از جمیع طاعات بی نیاز می‌کند و با وجود معرفت ایشان تکلیفی به ترک معاصی متوجه ما نیست. و قائل شدن به هریک از اینها إلحاد و کفر است و خروج از دین است؛ همانگونه که ادله عقلی و آیات و اخبار پیشین و غیر اینها بر این مطلب دلالت دارند و دانستید که ائمه (علیهم السلام) از این افراد تبری جستند و حکم به کفر ایشان نمودند و امر به کشتن اینها نمودند و اگر چیزی از اخبار به گوشت خورد که توهم چیزی شبیه به این معانی را در تو ایجاد می‌کرد، پس یا تأویل دارد و یا اینکه از افتراءات غالبان است. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶^(۸)

۱. علامه مجلسی در مقام تعریف تفویض فرموده‌اند:

اما تفویض پس بر چندین معنی اطلاق می‌شود که برخی از آنها از حضرات معصومین (علیهم السلام) نفی شده و برخی از آن معانی برای ایشان ثابت است [و چنین تفویضی دارند]؛ اما اولین آن معانی تفویض در خلق [آفریدن] و رزق [دادن] و تربیت [رب بودن و ربوبیت کردن] و امانت [میراندن] و احیاء [زنده کردن] است؛ قومی گفتند که خدای متعال ایشان را آفرید و امر خلق و آفریدن را به ایشان تفویض نمود و دیگر ایشانند که خلق می‌کنند و رزق می‌دهند و می‌میرانند و زنده می‌کنند و در این کلام دو وجه احتمال می‌رود: نخست آنکه گفته شود ایشان جمیع این امور را با قدرت خویش و اراده خود انجام می‌دهند و حقیقتاً فاعل خود ایشانند و این کفری صریح است که ادله عقلی و نقلی بر محال بودن آن دلالت دارند و هیچ عاقلی در کفر کسی که بدین اعتقاد باشد تردیدی نخواهد کرد.

دوم اینکه خدای متعال این امور و افعال را مقارن با اراده ایشان انجام می‌دهد [و در واقع فاعل خداست] مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به مار و سایر معجزاتی که هست؛ تمام این امور فقط با قدرت خدای متعال و مقارن با اراده ایشان حاصل می‌شود تا صدق ایشان آشکار گردد؛ و هیچ عقلی هم از این مطلب إیا ندارد که خدای متعال ایشان را آفریده و کامل ساخته و آنچه که نظام این عالم را به صلاح می‌آورد به ایشان الهام فرموده باشد و سپس مقارن با اراده آن حضرات و مشیت ایشان تمام اشیاء را خلق فرماید.

و اگر چه عقل با این مطلب به معارضه بر نمی‌خیزد، لیکن اخبار پیشین حسب ظاهر و بلکه صریحا مانع از این می‌شود که در غیر معجزات به این مطلب قائل شویم؛ علاوه بر اینکه قول به این مطلب قول بما لا یعلم است؛ زیرا این مطلب تا آنجا که می‌دانیم در اخبار معتبره وارد نشده است و آن اخباری که همچون خطبة البیان و امثال آن بر این مطلب دلالت دارند جز در کتب غالیان و امثال آنها یافت نمی‌شوند؛ علاوه بر اینکه محتمل است مراد [از خالق بودن ایشان] این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد جمیع کائنات هستند و اینکه خدای متعال ایشان را در ارضین و سماوات مطاع قرار داده و هر چیزی حتی جمادات به إذن الله ایشان را اطاعت می‌کنند و اینکه ایشان اگر امری را بخواهند خداوند مشیت و خواست ایشان را رد نمی‌کند، لیکن ایشان نخواهند خواست إلا اینکه [یا چیزی را که] خدا بخواهد [لا یشاءون إلا أن یشاء الله].

اما آن اخباری که وارد شده درباره اینکه ملائکه و روح برای هر امری به سوی ایشان نازل می‌شوند و اینکه هیچ ملکی برای هیچ امری نازل نمی‌شود الا اینکه از این حضرات آغاز می‌کند [و نخست نزد ایشان می‌رود] بخاطر مدخلیت ایشان در آن امر یا مشورت با ایشان نیست بلکه خلق و امر از آن خدای متعال

است [له الخلق والأمر تعالى شأنه] و این مسأله [نزول ملائکه] جز بخاطر تشریف و اکرام و اظهار بلند مرتبگی ایشان نیست.

دوم: تفویض در امر دین است و در این نیز دو وجه احتمال می رود:

اول آنکه خدای متعال بالعموم به نبی و ائمه (علیهم السلام) تفویض این مطلب را کرده باشد که بدون وحی و الهامی هر آنچه را که خواستند حلال کنند و هر چه را خواستند حرام کنند، یا آنچه را که به ایشان وحی شده حسب نظر خودشان تغییر بدهند و این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین نگوید؛ زیرا که نبی (صلی الله علیه و آله) برای پاسخ به پرسش یک فرد سوال کننده ای روزهای بسیاری را منتظر وحی می نشست و از نزد خود به او پاسخ نمی داد و خدای متعال فرموده که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ و وجه دوم این است که خدای متعال نبی خویش (صلی الله علیه و آله) را کامل فرموده به حیثی که هیچ امری را اختیار نمی کند جز آنچه را که موافق حق و صواب است و در هر زمینه ای هم که تعیین برخی امور - به او بخاطر اظهار شرف و کرامتش نزد خدای متعال - به ایشان تفویض شده باشد، در خاطرش هم آنچه که مخالف با مشیت خدای متعال باشد خطور نمی کند. و اصل تعیین آن امور هم جز با وحی نبوده و برگزیدن آن هم جز با الهام نبوده است و در آخر آنچه را که حضرت اختیار نموده بودند با وحی مؤکد و مستحکم می شد و عقلا این مطلب فسادی ندارد و نصوص مستفیضه ای بر این مطلب دلالت کرده اند...

و لعل شیخ صدوق رحمه الله نیز معنای اول را نفی نموده اند آنجا که در من لا یحضره الفقیه فرموده اند: و خدای عزوجل امر دینش را به نبی خویش تفویض نموده و تعدی حدودش را تفویض نکرده است و نیز خود او رحمه الله اخبار و روایات بسیاری را درباره تفویض روایت کرده است و متعرض تأویل آنها نشده است.

سوم [از معانی تفویض] تفویض امور خلق - من جمله سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم آنان - به حضرات معصومین (علیهم السلام) است و [خدای متعال] امر فرمود خلافت را به اطاعت از ایشان در هر آنچه که خوش دارند یا خوش ندارند و در هر آنچه که جهت مصلحتی در آن می بینند و در هر آنچه که مصلحت ندیدند و این حق است، بخاطر این فرموده خدای متعال که ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ و غیر آن از آیات و روایات و این فرموده ایشان را بر همین وجه باید حمل نمود که گفته اند: ما حلال خدا را حلال می کنیم و حرامش را حرام می کنیم؛ یعنی بیان این دو بر عهده ماست و بر مردم واجب است که در این دو مورد به ما رجوع کنند.

چهارم: تفویض بیان علوم احکام به هر صورتی که خود مصلحت می بینند، خواه به جهت تفاوت عقول مردم یا به سبب تقیه؛ در نتیجه [می بینیم که] به برخی از مردم احکام واقعی را بیان می کنند و به برخی از روی تقیه جواب می دهند. و تفسیر آیات و تأویل آنها و بیان معارف را بر حسب کشش عقل هر سؤال کننده بیان می کنند و اگر بخواهند بیان می کنند و اگر بخواهند ساکت می مانند، همانگونه که در اخبار بسیاری آمده که شما باید سؤال کنید اما جواب دادن بر ما لازم [و واجب] نیست.

پنجم: ایشان در اینکه به ظاهر شریعت یا به علمشان و بدانچه خدای متعال از واقع امر و مخ و لب حق و حقیقت در هر واقعه به ایشان الهام کرده حکم کنند، مختارند.

ششم: تفویض در عطا و بخشش؛ خدای متعال زمین و هر آنچه در آن است را برای ایشان خلق فرمود و انفال و خمس و صفایا و غیر آن را برای ایشان قرارداد؛ پس ایشان می توانند هر آنچه را خواستند عطا کنند و هر آنچه را خواستند منع کنند. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۹-۳۴۷^(۹)

حق تعالی خلق عالم را به ایشان گذاشته است،^۱ زیرا که ایشان صغیر شمرده اند معصیت خدا را و کافر شده اند به

۱. قول به خالقیت اهل بیت (علیهم السلام) در بیان برخی سران مکاتب و فرقه های معاصر نیز مانند شیخیه و مکتب تفکیک - مشهود است.

میرزا مهدی اصفهانی بزرگ مکتب تفکیک مدعی است روایت «نحن صنائع الله والخلق صنائع لنا» خالقیت و رازقیت را برای اهل بیت (علیهم السلام) ثابت می کند؛ البته ایشان اضافه می کنند که منظورشان همان تفویض باطل نیست. بنگرید به: تقریرات، ص ۷۴

[لازم به ذکر است این کتاب نوزده سال بعد از ادعای تشرف میرزا مهدی اصفهانی خدمت امام زمان و اخذ معارف از ایشان نوشته شده است. بنا به گفته فرزند میرزا مهدی اصفهانی، این کتاب از مهمترین کتب برای فهم مبانی اعتقادی میرزا است. این کتاب تقریر دروس اعتقادی میرزا توسط شاگرد برجسته اش شیخ محمود حلبی است، با توجه به مطلب درج شده در ابتدای کتاب میرزا آن را مجدد مطالعه کرده و برخی مطالب را کم و زیاد کرده است] این مطلب از چند جهت قابل بررسی است؛ اول آنکه اصل روایت به دو گونه آمده است و آنچه میرزا ذکر کرده موافق هیچ کدام نیست؛

«إنا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا»، نهج البلاغه، خطبه ۲۸

صورت دوم:

«نحن صنائع ربنا والخلق بعد صنائعنا». الغيبة، ص ۲۸۵ | در واقع آنچه می تواند توهم اندکی نزد ناآشنایان با علوم اهل بیت (علیهم السلام) برای خالقیت ایشان ایجاد کند، عبارت دوم است نه آنکه میرزا مهدی اصفهانی بیان کرده است. در واقع آنچه ایشان نقل کرده اند هیچ ارتباطی با خالقیت هم ندارد. ما اکنون در ابتدا به بیان

نظر اهل بیت (علیهم السلام) درباره کسانی که قول به خالقیت ایشان داشتند می پردازیم و سپس توضیحی درباره حدیث ذکر شده بیان می کنیم.

علامه مجلسی با اشاره به روایتی در این باره می نویسد:

در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مروی است که گفت: اختلاف در میان شیعه واقع شد در اینکه آیا خدا امر خلق و رزق را به ائمه تفویض نموده یا نه؟ جمعی گفتند: این محال است، بر خدا جایز نیست؛ زیرا کسی غیر از خدا بر خلق کردن اجسام قادر نیست. و جماعتی گفتند: خدا ائمه را قادر گردانید و این امر را به ایشان تفویض نمود. پس ایشان خلق را آفریدند و روزی می دهند. پس رفتند به نزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر بود، عریضه ای در این باب نوشتند. حضرت در جواب نوشتند: به درستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را و قسمت می نماید. زیرا او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است، و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است. اما ائمه، پس ایشان سؤال می نمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان می نماید و خلق می کند. و از او سؤال [درخواست] می نمایند، به سؤال [درخواست] ایشان مردم را روزی می دهد و از جهت ایجاب مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان. عین الحیات، ص ۱۱۳

و نیز می نویسد: از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می دانند، و مقوضه که می گویند خدا خلق عالم را به ائمه گذاشت. حضرت فرمود: غلات کافرن و مقوضه مشرک.

عین الحیات، ص ۱۱۲

علامه مجلسی می نویسد: در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی، رسول و ائمه هدی (علیهم السلام) را آفرید و خلق عالم

خدا و شریک برای خدا قرار داده‌اند و گمراه شده‌اند و
مردم را گمراه کرده‌اند، برای آنکه اقامت فرایض خدا
نکنند و حقوق خدا و خلق را ادا ننمایند.^۱

را به ایشان واگذاشت، کفر است و خالق همه چیز به غیر از افعال بندگان، او
است. حق الیقین، ص ۲۶.

میرزای قمی نیز می‌نویسد: این عبارت صحیفه کامله چنان که دلالت واضحه
دارد بر اینکه خلق آسمان و زمین را به غیر خدا کسی نکرده است و کسی هم
اعانت در آن نکرده و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن شریک نبوده است. جامع
الشتات، ج ۲، ص ۷۶۳.

پس چنانکه مشخص شد سیره اهل بیت (علیهم السلام) نهی شدید از قول به خالقیت و
رازقیت ایشان است، اما اکنون بیان معنای روایت «نحن صنائع ربنا والخلق
بعد صنائعا»؛ کلمه کلیدی در این روایت واژه «صنائع» است که از ماده «ص ن
ع» می‌باشد. معنای این واژه منحصر در خلق کردن و آفرینش نیست، بلکه به
معنای پرورش دادن نیز به کار می‌رود، چنانکه خداوند متعال درباره اینکه
حضرت موسی را برای خود و زیر نظر خود پرورش داده است می‌فرماید: وَلِئُصْنَعَ
عَلَى عَيْنِي. طه، ۳۹ برای بررسی بیشترین روایت از منظر لغت، و احادیث،
بنگرید به: «آفریدگان یا پرورش یافتگان؟»؛ دو فصلنامه علمی پژوهشی حدیث
پژوهی، بهار و تابستان ۱۳۹۲.

و خلاصه معنا این می‌شود که ما تربیت شدگان خداوندیم و سایر مردم به واسطه
ما هدایت و تربیت شده‌اند.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۷-۲۲۵^(۱)

[منکرشهادت سید الشهداء علیه السلام کافرو ملعون است]

و شیخ طبرسی و کلینی به سند معتبر روایت کرده‌اند که فرمانی به خط حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد که قول آنها که دعوی می‌نمایند که امام حسین علیه السلام کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه است و ضلالت و گمراهی است.^۱

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابوالصلت هروی^۲ به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که:

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹^(۱)

۲. شیخ عباس قمی در الکافی والألقاب درباره ابوصلت می‌نویسد:

[ابوالصلت] نجاشی گفته که عبد السلام بن سالم هروی؛ از امام رضا علیه السلام روایت کرده وثقه و صحیح الحدیث است؛ و علامه فرموده که: کتاب وفاء الرضا علیه السلام از اوست و کما اینکه برخی کلمات بدان اشعار دارد مخالفتی با عامه داشته و راوی اخبار ایشان بوده و از همین رو امرش بر برخی مشایخ مشتبه شده و گفته‌اند که او عامی بوده است. و استاد اکبر [منظور وحید بهبهانی است] در تعلیقه خویش [تعلیقه رجالی اش بر منهج المقال استرآبادی] پس از نقل کلام شهید ثانی در تشیع او فرموده که: مخفی نماند که امر چنین است، زیرا اخبار صادره از او در عیون و امالی و غیر این دو که صریح در تشیع اوست و بلکه صریح در این است که وی از خواص شیعه بوده- بسیار بیشتر از آن است که بتوان احصا نمود. و علمای عامه ذکر کرده‌اند که وی شیعی بوده؛ ذهبی در میزان الاعتدال آورده که: عبد السلام بن صالح ابوالصلت هروی مردی صالح

است الا آنکه شیعی است. و از جعفری نقل شده که وی یک رافضی خبیث است و دارقطنی گفته که وی یک رافضی متهم است. و ابن جوزی گفته که: وی خادم رضا (ع) بوده و شیعی است با اینکه صالح است؛ و از انساب سمعانی آمده که ابو حاتم گفته: او رأس مذهب رافضه است و محمد بن احمد ذهبی نیز گفته که: عبد السلام بن صالح ابوالصلت هروی مرد صالحی است الا آنکه شیعه سرسختی است؛ تا آنجا که گوید دارقطنی گفته که او یک رافضی خبیث و متهم به جعل حدیث (الإیمان إقرار بالقول...) است و از او [یعنی ابو الصلت] نقل شده که سگ یک زن علویه بهتر از بنی امیه است و امثال آن...

گویم: روایاتی که دال بر تشیع اوست بسیار است و به پاره‌ای از آنها در کتاب سفینه البحار اشاره کردم و شیخ طوسی [که وی را عامی خوانده بود] خود از او در زمینه شکر روایتی نقل کرده که باید با طلانوشث... [انتهی کلام شیخ عباس] الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۱۰۰

آیه الله خویی نیز می نویسد: ... اشکالی در وثاقت عبد السلام بن صالح نیست و شاید اصلا میان مخالف و موافق متسالم علیه باشد و جز افراد شاذی همچون جعفری و عقیلی کسی وی را تضعیف نکرده است... اما در مذهبش اشکال شده که مشهور و معروف تشیع اوست و ظاهر عبارت نجاشی همین است؛ لیکن دانستی که شیخ طوسی فرموده او عامی است و ظاهر آن است که این مطلب سهوی از قلم شریف ایشان است، زیرا ابوالصلت مضاف بر آنکه شیعه بوده متجاهر به عقیده خویش نیز بوده است و از همین روی علمای عامه همه متفقند که وی شیعی بوده است و ابن حجر و غیر او بدین مطلب تصریح کرده‌اند. آیه الله خویی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ۶۱۵- عبد السلام بن صالح: صفحه ۳۶۵۳

گروهی در کوفه^۱ هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی (علیه السلام) کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظله بن اسعد شامی^۲ افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد چنانچه حضرت عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می سازند: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳ یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلطی؛

۱. همین اتباع ابوالخطاب و لعل بالخصوص عبد الله بن میمون و دار و دسته او منظور است که در زمان مأمون به سواد کوفه رفته و ضیعه و املاکی تدارک دیده بودند و عقیده فاسد خویش را در قالب تربیت داعیان نشر می دادند. پدر همین عبد الله یعنی میمون بن دیصان که به ابوشاکر دیصانی نیز شناخته می شود از اتباع بارز ابوالخطاب بوده و پسراین عبد الله یعنی احمد نیز دعوت شوم پدر را پس از مرگش پی گرفته بود؛ گویا میان این عبد الله بن میمون با عبد الله بن میمون قداح خلط شده است و ترجمه همین عبد الله بن میمون بن دیصان را به نام عبد الله بن میمون قداح ذکر کرده اند که باید ملتفت اشتراک اسم و تمایز میان این دو بود.

۲. منظور همان حنظله بن اسعد شامی یا حنظله بن سعد شامی است که در زمره کسانی نام برده شده که در رکاب سید الشهداء (علیه السلام) به فوز شهادت نائل آمدند. و شبام بطنی از قبیله همدان یمن است و قیل که نسب او شبام بن اسعد بن چشم بن حاشد بن خیران بن نوف بن همدان است.

حضرت فرمود که:

دروغ می‌گویند، برایشان باد غضب و لعنت خدا؛ و
کافر شده‌اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا که خبر
داد که آن حضرت کشته خواهد شد.

به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد
کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیرالمؤمنین و امام
حسن علیهما السلام و هیچ یک از ما اهل بیت رسالت
نیست مگر آنکه کشته می‌شویم و مرا به زهر شهید
خواهند کرد به مکر و حيله؛ خبر رسیده است به من از
رسول خدا ﷺ و خبر داده است آن حضرت را جبرئیل از
جانب خداوند عالمیان و مراد حق تعالی در آن آیه آن
است که کافرا حجتی بر مؤمن نیست و چگونه این
معنی تواند مراد بود و حال آنکه حق تعالی در قرآن خبر
داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را به ناحق
کشتند ولیکن با وجود کشتن ایشان حجت پیغمبران بر
ایشان غالب بود و حقیقت ایشان ظاهر بود.^۱

۱. عیون اخبار، ج ۲، ص ۲۰۳ (۱۳)

[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط
اُعداء]^۱

و این بابویه^۲ و صاحب کتاب احتجاج^۳ روایت کرده اند که محمد
بن ابراهیم طالقانی^۴ گفت که:

روزی من نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح^۵ که از نواب حضرت
صاحب الأمر (علیه السلام) [است] بودم با جماعتی که علی بن قصری در میان
ایشان بود؛

۱. رک: به باب "العله التي من أجلها لم يكف الله قتل الأئمة (عليهم السلام) ومن ظلمهم عن
قتلهم وظلمهم وعله ابتلائهم صلوات الله عليهم أجمعين" بحار الأنوار، ج ۴۴،
ص ۲۷۳

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۰۷ (۱۳)

۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳-۴۷۱

۴. محدث نوری در خاتمه مستدرک درباره ایشان آورده اند: محمد بن ابراهیم بن
إسحاق الطالقاني (رحمه الله). أبو العباس المكتب، من مشايخ الصدوق، يروي
عنه مترضيا، وهو الواسطة بينه وبين الحسين بن روح، وابن عقدة. مستدرک
الوسائل ومستنبط المسائل؛ الخاتمة ج ۹؛ ص ۵

۵. حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی سفیر سوم از سفرای اربعه زمان غیبت صغری
است که پس از محمد بن عثمان بن سعید عمری رضوان الله علیه عهده دار
این مقام شریف گشت؛ حسب نقلی از شیخ طوسی اعلی الله مقامه در کتاب
الغیبه وفات ایشان در شعبان سال ۳۲۶ واقع گشته است. علامه مجلسی

أعلى الله مقامه در بحار الأنوار در باب أحوال السفراء و ذیل عنوان "ذكر إقامة أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنهما مقامه بعده بأمر الإمام صلوات الله عليه" (ج ۵۱ ص ۳۵۲) متون مربوط به ایشان را آورده اند. و علامه شیخ عبد الله مامقانی لب مطلب این متون را در تنقیح المقال خویش چنین به تحریر کشیده اند که اجمالش به فارسی چنین است:

ابو القاسم حسین به روح رضی الله عنه سالیان زیادی وکیل ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بودند و به املاک او رسیدگی می کردند و اسرارش را به رؤسای شیعه می رساندند و خصیص ایشان بود...

در هر ماه سی دینار به مثابه رزق او به او پرداخت می شد و این بجزآن چیزی بود که از وزراء و رؤسای شیعه همچون آل فرات و غیر ایشان به ایشان می رسید و این مساله بخاطر جاه و جایگاه و جلالت منزلت ایشان نزد این افراد بود که باعث شد ایشان در میان عموم شیعه نیز مکانت بلندی یابند، زیرا می دانستند که سفیر حضرت ایشان را به خود اختصاص می دهد و در نزد آنان وی را توثیق می نماید و فضل و دینش را نشر می دهد و چقدر برای توان تحمل این امر را دارد؛ از همین رو در زمان حیات محمد بن عثمان عمری زمینه امر برای وی آماده شد تا آنکه امر به وصیت به ایشان ختم شد و هیچ یک از شیعه درباره این امر اختلاف نکردند؛ و ابو القاسم حسین بن روح نزد مخالف و موافق از عاقل ترین مردم بود و تقیه می کرد و از همین رو عامه نیز ایشان را تعظیم می کرد؛ جناب عمری حسین بن روح را به امر امام صلوات الله علیه به مقام سفارت پس از خویش گماشت و به جماعتی از اعیان و شیوخ شیعه فرمود: اگر مرگ مرا دریافت پس امر سفارت به ابو القاسم بن روح بن ابی بحر نوبختی می رسد؛ من امر شده ام که او را در جایگاه پس از خود قرار دهم، پس به او رجوع کنید و در

پس مردی برخاست^۱ و گفت: می خواهم مسئله‌ای از تو سؤال کنم.

شیخ ابوالقاسم گفت: پپرس از هرچه خواهی

[آن مرد] گفت: مرا خبر ده که حسین بن علی (علیه السلام) آیا ولی خدا بود؟

گفت: بلی

اموراتان به او تکیه کنید و او قائم مقام من و سفیر میان شما و صاحب الأمر است؛ پس شیعیان به این امر گردن نهادند و هیچ انکار و تردیدی نکردند و با امر حضرت حجت بوده که امر به ایشان رسید، والا پیوند و رابطه جعفر بن أحمد بن متیل با سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عمری بسیار بیشتر بود و از همین رو پیش از این امر، شیعیان تردیدی در این نداشتند که آن کسی که پس از عمری قائم مقامش خواهد بود همین جعفر بن أحمد بن متیل است؛ لیکن انتخاب از ناحیه حضرت حجت صلوات الله علیه به نام حسین بن روح بیرون آمد و جعفر بن احمد در پیشگاه حسین بن روح همانگونه رفتار می کرد که نزد محمد بن عثمان عمری چنین بود تا آنکه حسین بن روح در سال ۳۲۶ رحلت فرمودند؛ مدت سفارت ایشان بیست و یک یا بیست و دو سال بود و روایت شده که محمد بن عثمان دو یا سه سال پیش از وفاتشان امر را به حسین بن روح ارجاع می دادند. عبد الله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۲، ص ۵-۷۰^(۱۴)

۱. در هر دو نسخه چنین بود؛ برخی کلمات در نسخ خطی با رسم الخطی متفاوت از شیوه نگارش امروزی نوشته شده‌اند، از جمله: «برخواست» که امروزه به شکل «برخاست» نوشته می شود، ما این قبیل موارد را در آثاری که احیا می شود تذکر می دهیم؛ ولی چون رسم الخط موجود در نسخه آسیبی به محتوانمی زند و می تواند در آینده مقدمات یک پژوهش دستور زبانی و سیر تغییر رسم الخط کلمات باشد، ما عمد آن را به شکل نگارش خود نسخه خطی می آوریم.

[آن مرد] گفت: آیا قاتل او لعنة الله علیه دشمن خدا بود؟

[حسین بن روح] گفت: بلی

آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا دشمن خود را بردوست خود

مسلط گرداند؟

شیخ گفت:

آنچه می گویم بفهم و بدان که مردم حق تعالی را نمی توانند دید و همه کس کلام الهی را بی واسطه نمی توانند شنید ولیکن جناب مقدس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان می فرستد که مثل ایشان باشد؛ زیرا که اگر رسول ایشان به صورت ایشان نمی بود و از غیر صنف ایشان بود هر آینه از ایشان نفرت می کردند و قبول قول ایشان نمی کردند و چون از جنس ایشان بودند و طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند گفتند نیستید شما مگر مثل ما، پس قبول نمی کنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از اتیان به مثل آن عاجز باشیم^۱ و بدانیم که به آن سبب خدا شما را مخصوص گردانیده است به رسالت و خلافت خود؛ پس حق تعالی برای ایشان معجزه ای چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز بودند از اتیان به مثل آنها؛ پس بعضی از ایشان بعد از انداز و

۱. الشعراء، ۱۵۴: ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾

تخویف، طوفان آورد^۱ و متمردان قوم خود را غرق کرد، و بعضی را در آتش انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید،^۲ و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد که از پستانش شیر جاری بود،^۳ و بعضی از ایشان دریا را شکافت^۴ و از سنگ خشک چشمه ها جاری گردانید^۵ و عصا را ازدها کرد،^۶ و بعضی از ایشان کور و پیس را شفا داد و مرده را به اذن خدا زنده کرد و خبر داد ایشان را به آنچه می خوردند و در خانه ها ذخیره می کردند،^۷ و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد^۱ و

۱. العنکبوت، ۱۴: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾

۲. الأنبياء، ۶۹: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۵^(۱۵)

۴. الشعراء، ۶۳: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾

۵. البقرة، ۶۰: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾

۶. الأعراف، ۱۰۷: ﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾

۷. آل عمران، ۴۹: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ

حیوانات با او سخن گفتند؛ چون این معجزات را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان به مثل آنها، پس حق تعالی به مقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود، پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب و در حالتی قاهر گردانید و در حالت دیگر مقهور؛ زیرا که [اگر] با این معجزات و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر بودند و به بلاها و مصائب ممتحن نمی شدند، هرآینه مردم ایشان راخدایان می دانستند و هرآینه نمی دانستند فضیلت صبرایشان را بر بلاها و لیکن حق تعالی در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید تا آنکه در حال بلا و محنت صابر باشند و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند و تکبر و تبختر ننمایند و مردم بدانند که ایشان را خدایی هست که او خالق و مدبر ایشان است، پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند و حجت خدا تمام باشد بر کسی که در تاب ایشان از حد به در رود و دعوای پروردگاری از برای ایشان کند

الْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾ الْقَمَر: ﴿١﴾ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾

یا معانده و مخالفت و عصیان ایشان نماید و آنچه ایشان آورده اند از جانب خدا، انکار کند تا آنکه هر که هلاک شود بعد از اتمام حجت هلاک شود و هر که نجات یابد به دلیل و برهان نجات یابد.

پس شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه اظهار نمود که آنچه گفتم از پیش خود نگفتم و از حضرت صاحب (علیه السلام) شنیدم.

[سبب ابتلای معصومین (علیهم السلام) گناه یا ترک اولی نیست]

و ابن بابویه^۱ و حمیری^۲ به سند صحیح و موثق روایت کرده اند که از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدند که:

۱. معانی الأخبار، ص ۳۸۳ (۱۶)

۲. منظور ابوالعباس عبد الله بن جعفر حمیری صاحب کتاب قرب الإسناد است؛

آیه الله سید حسن صدر در تکمله أمل الأمل درباره وی می نویسد:

عبد الله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری، أبو العباس قمی؛ شیخ قمیین و وجه ایشان بود، آنگونه که در رجال نجاشی آمده در سال دویست و نود و اندی به کوفه آمد و از اهالی آنجا بسیار استماع حدیث کرد و کتب بسیاری را تصنیف نمود؛ و آنگونه که در الفهرست نیز هست ایشان ثقة ای از اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده اند. و شیخ طوسی نیز در کتاب رجال خویش ایشان را توثیق نموده است. و در المقایس آمده که نجاشی گفته است: حمیری ثقة و وجهی بوده است و با حضرت صاحب الأمر مکاتبه نموده و مسائلی در ابواب شریعت را از ایشان سوال کرده اند... (انتهی) و ابن طاووس نیز در فرج المهموم ایشان را توثیق نموده و گفته اند: حمیری ثقة و معتمد علیه [نامش] عبد الله بن

حق تعالی در قرآن می فرماید که: آنچه به شما می رسد از مصیبتی پس به سبب آن چیزی است که کسب کرده است آن را دستهای شما و عفو می کند خدا از گناه بسیار؛^۱ پس چه می فرمایید در آنچه رسید به امیرالمؤمنین و اهل بیتش، آیا به کرده های ایشان بود و حال آنکه ایشان اهل بیت عصمت و طهارت بودند و خود را به لوث گناهی نیالوده بودند.

حضرت فرمود که:

این آیه در حق ایشان نیست، ولیکن حق تعالی مخصوص می گرداند دوستان خود را به مصیبت ها برای آنکه مزد دهد ایشان را به ثوابها، و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آنکه گناهی کرده باشند، چنانچه

جعفری حمیری است. و آنچه مجمع رجال از کشی نقل شده که او از اصحاب امام رضا (علیه السلام) بوده سهوی بیش نیست. بله اگر چه روایتی از ابوالحسن ثالث و ابومحمد علیهما السلام از وی دیدم؛ او کتابی به نام قرب الإنسان دارد که بحمد الله از آثار باقیمانده تا به امروز است. تکملة أمل الآمل، ج ۳، ص ۳۱۸^(۱۷)

۱. الشوری، ۳۰: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

حضرت رسالت ﷺ بی آنکه گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد.^۱

[وقایع حال و آینده بر معصومین (علیهم السلام) مخفی نیست]

و صفار^۲ به سند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در خدمت آن حضرت نشستند؛ فرمود که:

عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده اند و ما را امام می دانند و اطاعت ما را بر خود واجب می شمارند

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۴^(۱۸)

۲. شیخ عباس قمی، الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۴۱۸: صفار همان شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ قمی است؛ نجاشی آورده که: او وجهی بود در اصحاب قمی ما وثقه و عظیم القدر و راجح و قليل السقط در روایت بود؛ کتبی دارد که از آن جمله کتاب الصلاة و کتاب الوضوء است؛ (گویم) نجاشی در ادامه کتبش را مذکور ساخته و بصائر الدرجات را نیز در ضمن آنها ایراد کرده و آنچه که در دست ماست غیر از بصائر الدرجاتی است که تصنیف سعد بن عبد الله اشعری قمی است و از این کتاب [سعد بن عبد الله] جز منتخبی که شیخ حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول و صاحب کتاب المحتضر و کتاب الرجعة به جا گذاشته اثری از آن به ما نرسیده است؛ صفار در سال ۲۹۰ هجری قمری در شهر قم دیده از جهان فرو بست.

مانند طاعت خدا و به ضعف عقل‌های خود مرتبه ما را
پست می‌کنند و عیب می‌کنند بر جماعتی که ما را
می‌شناسند و رتبه ما را می‌دانند و کمالات ما را بیان
می‌فرمایند و ایشان را نسبت به غلو می‌دهند؛ آیا گمان دارید
که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب
گرداند و از ایشان مخفی دارد اخبار آسمان‌ها و زمین را و بر
ایشان نرساند آنچه برایشان و دیگران واقع می‌شود؟!]

[صلح یا جنگ اهل بیت (علیهم السلام) به دستور خدا و رسولش بوده است]

حمران^۱ گفت:

فدای تو شوم، مرا خبرده که چگونه بود امر علی بن
ابی طالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم که

۱. منظور حمران بن أعین بن سنسن یا سنبس است که برادر زرارة بن أعین و از
اجلای روات بوده‌اند و برای اشاره به فضل او نقل این قول مرحوم وحید بهبهانی
در تعلیقه‌اش بر منهج المقال کفایت می‌کند که فرموده‌اند:
اخبار وارده در رجال و در کتب اخبار متواتر در مدح او وارد شده است و حتی از
این اخبار آشکار می‌شود که او أجل و أحسن از زراره نیز بود.
محمد باقر الوحید البهبهانی، تعلیقة علی منهج المقال، ص ۱۵۹^(۱۹)

خروج کردند و به دین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و
جور برایشان غالب شدند و ظفر یافتند؟
حضرت فرمود که:

ای حمران! در علم الهی چنین گذشته بود و چنین
مقرر شده بود و به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خروج کرد هر که
خروج کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که
ساکت شد از ما.^۱

[معصومین (علیهم السلام) تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند]

ای حمران! اگر وقتی که بلا نازل می شد و اهل جور بر
ایشان غالب می شدند از خدا سؤال می کردند که ملک و
پادشاهی آن طاغیان را برطرف می کرد زودتر از آنکه کسی
رشته را بگسلد و دانه های آن از هم و بریزد ولیکن ایشان
در مقام رضا و تسلیم بودند و آنچه حق تعالی صلاح
ایشان را در آن می دانست غیر آن نمی خواستند.

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۴ (۲۰)

[ابتلائات معصومین (علیهم السلام) برای وصول به درجات عالیّه بود]^۱

ای حمران، آنچه به ایشان رسید برای گناهی نبود که
مرتکب شده باشند و عقوبت معصیتی نبود که
مخالفت خدا در آن کرده باشند ولیکن برای آن بود که
خدا می خواست که به آن درجات عالیّه در بهشت
برسند پس چیزهای بد در حق ایشان به خاطر خود
مرسان.^۲

۱. در خصوص خود سید الشهداء (علیه السلام) نیز در نقلی که ایشان برای وداع نزد قبر مطهر
جد خویش (علیه السلام) رفته و خوابی می بینند آمده که در عالم رؤیا حضرت رسول به
ایشان می فرماید که در بهشت درجاتی است که جز با شهادت بدان نتوانی
رسید:

پس پیامبر در خواب او آمد و حسین را در برگرفت و به سینه اش چسبانید و
شروع به بوسیدن دو چشمانش نمود و می فرمود: پدرم فدای تو؛ گویا می بینمت
که به خون خویش آغشته شده ای میان گروهی از این امت که شفاعتی مرا امید
دارند! و نزد خدا هیچ جایگاهی ندارند؛ پسر عزیزم! توبه سوی پدرت و مادرت و
برادرت می آیی و اینان نیز مشتاق تواند و همانا در بهشت درجات عظیمی
هست که جز با شهادت بدانها نمی رسی. الأمالی صدوق، ص ۱۵۲^(۲۱)

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)؛ ج ۱، ص ۱۲۵^(۲۲)

[سبب دلاوری و بی باکی اصحاب سید الشهداء (علیه السلام) در میدان نبرد]^۱

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید که:

یا بن رسول الله، چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین (علیه السلام) با آنکه می دانستند که کشته می شوند اقدام بر جهاد می نمودند و بی باکانه خود را در دریای جنگ می افکندند؟

حضرت فرمود که: پرده از پیش دیده ایشان برداشته بودند و منزل های خود را در بهشت دیده بودند، پس مبادرت می کردند که کشته شوند و به منزل های خود برسند و حوریان خود را در بر گیرند.^۲

۱. علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار بابی تحت عنوان "فضل الشهداء معه و علة عدم مبالاتهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحاً لا یبالی بما یجری علیه" آورده اند که احادیثی پیرامون سبب عدم مبالات اصحاب از کشته شدن را در ذیل آن نقل نموده اند. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹)

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۹ (۲۳)

و قطب راوندی^۱ به سند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که:

۱. أفندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۴۱۹: شیخ امام و فقیه قطب الدین ابوالحسن سعید [حسب ضبط علامه مامقانی: سعد] بن هبة الله بن حسن راوندی فاضلی عالم و متبحر و فقیه و محدث و متکلمی که بصیر به روایات بود و شاعر نیز بود؛ گفته شده که ایشان رحمه الله شاگرد شاگردان شیخ مفید بوده اند. صاحب مختصر تاریخ ابن خلکان در شرح حال ابن راوندی [حسب تعبیر او ابن راوندی معروف به زندقه] آورده که راوند به فتح راء و واو قریه ای از قاسان در نواحی اصفهان است و لاوند [ظاهرا راوند باید می بوده باشد و إلا أيضا گفتن وجهی نداشت] أيضا ناحیه ای در نیشابور است و قاسان با سین غیر از قاشان است که در مجاورت قم قرار دارد؛ انتهى.

صاحب کتاب نظام الأقوال [یعنی نظام الدین محمد بن حسین قرشی ساوجی] گفته که: قطب راوندی در مقبره ست [در لهجه جبل عامل به معنای سیده] فاطمه سلام الله علیها و علی آبیه السلام مدفون شده اند.

و شیخ بهائی در حواشی فهرست شیخ منتجب الدین در شرح حال قطب الدین راوندی فرموده که: این جمله چیزی بود که من به خط شاگرد قطب الدین رازی یعنی محمد رضا مشهدی در بلده تبریز یافتم: ظاهرا ایشان منسوب به راوند قریه ای از قرای کاشان است و در قم و در مقبره ست [سیده] فاطمه سلام الله علیها و علی آبیها و أخیه مدفون هستند؛ انتهى

حشری [منظور محمد امین حشری (با سکون شین) انصاری تبریز است] شاعر مشهور در کتاب تذکرة الأولیاء فی أحوال العلماء نقل کرده که قبر قطب الدین راوندی در قریه خسروشاه از توابع تبریز است.

گویم: من نیز قبری را در آن قریه دیدم که نزد اهالی آنجا به قبر قطب راوندی شناخته می‌شد و آنجا را زیارت می‌کردند و من نیز زیارتش کردم و بعید نیست که یکی از این دو موضع قبر شیخ قطب راوندی و آن دیگری قبر سید فضل الله راوندی باشد؛ یا اینکه یکی از آن دو قبر، قبر اولاد ایشان یا قبر والدشان یا جد ایشان باشد و قبر دیگری قبر خود ایشان باشد؛ و در آن قریه [یعنی قریه خسروشاه] قبر سلار بن عبد العزیز دیلمی نیز بود والله یعلم فلاحظ.

ایشان مولفاتی دارند که کتاب منهاج البراعة در شرح نهج البلاغة ایشان معروف است.. [و گویا اولین شرح بر نهج البلاغة است]

جماعتی از خاصه و عامه به تألیف کتبی با عنوان تهافت الفلاسفة پرداخته‌اند که در میان شیعه یکی از ایشان همین شیخ قطب الدین راوندی است [و در آن به رد آرای فلاسفه پرداخته‌اند؛ و به رغم گزارش آقابزرگ از وجود چنین کتابی در فهرست کتابخانه آستان تا به امروز اثری از آن به چشم نمی‌خورد].

[علامه مجلسی] در بحار فرموده‌اند: "و کتاب الخرائج والجرائح و کتاب قصص الأنبياء حسب آنچه از اسانید کتب و نیز اشتهار آن پیدا است از تألیفات شیخ امام قطب الدین ابی الحسین سعید بن هبة الله بن حسن راوندی است. و بعید هم نیست که [کتاب قصص الأنبياء] تألیف فضل الله علی بن عبید الله حسنی راوندی باشد؛ کما اینکه از برخی اسانید سید بن طاوس ظاهر می‌گردد و در رسالة النجوم و فلاح السائل تصریح به این می‌کند و مسأله خاصی هم نیست،

من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شد در
آن شب با اصحاب خود گفت که:

اینک شب در آمد و راه گریختن بر شما گشوده شد
پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه
جفاکار مرا می طلبند و با دیگری کار ندارند و اگر مرا
بکشند از پی شما نخواهند آمد و من بیعت خود را از
گردن شما گشودم. ایشان گفتند: به خدا سوگند که این
هرگز نخواهد شد. حضرت فرمود که: فردا کشته خواهید
شد و یکی از شما به در نخواهد رفت. ایشان گفتند:
حمد می کنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است به
این کرامت که با توشه‌ی شهید شویم؛ پس ایشان دل بر
شهادت گذاشتند و حضرت دعا کرد ایشان را و فرمود

زیرا این کتاب منحصر در قصص و اخباری است که معظم آن مأخوذ از کتب
شیخ صدوق است؛ انتهى.

گویم: لیکن خود این طاوس نیز در کتاب مهج الدعوات تصریح کرده که کتاب
قصص الأنبياء تألیف سعید بن هبة الله راوندی است و اینکه بگوییم هر کدام
ایشان کتابی در این باب داشته‌اند امری ممکن است لیکن بعید می‌نماید. (۲۴)

که: سربالا کنید و نظر کنید؛ چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند؛ پس حضرت منزل هریک را به او نشان داد، تا آنکه همه منازل خود را شناختند و حور و قصور و نعمتهای موفور خود را دیدند و به این سبب در آن صحرا روبه نیزه و شمشیر می رفتند که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعم گردند.^۱

وابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) می فرمود که:

چون کار بر پدرم تنگ شد و آن کافران از هرسوآن حضرت و اصحابش را در میان گرفتند، اهل آن معرکه احوال آن حضرت را برخلاف احوال خود دیدند؛ زیرا که دل های ایشان ترسان شده بود و رنگهای ایشان متغیر گردیده بود و مفاصل بدن ایشان می لرزید و آن حضرت با مخصوصان اهل بیت او روی های ایشان شکفته بود و رنگ ایشان افروخته بود و سکون قلب و اطمینان جوارح

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۷ (۲۵)

ایشان بیشتر شده بود. پس بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند که: نظر کنید به سوی این شیربیشه شجاعت که پروا از مردن ندارد و آرزومند شهادت است. حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود که:

صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر به منزله پلی که از آن در گذرید و از شدت و بد حالی منتقل شوید به سوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی، پس کیست از شما که نخواهید^۱ از زندانی به قصری منتقل شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مثل کسی که از قصر و قباب به سوی زندان و عذاب رود؛ به درستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا ﷺ فرمود که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافراست و مرگ جسر مؤمن است به سوی بهشت های ایشان و جسر کافران است به سوی عذاب های ایشان و من هرگز دروغ نگفته ام و از پدران خود دروغ نشنیده ام.^۲

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

۲. معانی الأخبار، ص ۲۸۸ (۲۶)

و ایضا به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی^۱ روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نظر کرد به سوی عبدالله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود:

۱. علامه شیخ عبد الله مامقانی رضوان الله علیه در تنقیح المقال خویش نکاتی پیرامون ابو حمزه ثمالی بیان فرموده اند که به برخی از آن اشاره می کنیم:

ثمالی منسوب به ثماله - با ثاء مضمومه علی الأصح و ثاء مفتوحه بنا بر ضبط ابن خلکان - لقب عوف بن أسلم بن أحجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبد الله بن مالک بن نصر به اُزد است که پدر بطنی از اُزد محسوب می شود که همان رهط [قبیله] معروف ابو حمزه است و بدین جهت عوف را به ثمالی ملقب کردند که وی قوم خویش را طعام داد و شیری همراه با ثماله - یعنی رغوه و سرشیر - به ایشان نوشانید. و صدوق تصریح کرده که اُبی حمزه از بنی ثماله نیست، چنانچه در مشیخه اش فرموده: او از حی [قبیله] بنی ثعل است و بخاطر اینکه خانه اش در بین بنی ثماله بوده به آنها منسوب شده است. گویم: ثعل - بر وزن صُرَد - ابن جرم بن عمرو بن غوث حی [قبیله] ای از طی است و با این حساب ابو حمزه دیگر اُزدی نخواهد بود بلکه از بنی طی است که طی نیز از کهلان است نه اُزد. شیخ طوسی رحمه الله در رجال خویش تارة گوید که ایشان از اصحاب سجاد (علیه السلام) بوده با این عبارت که: ثابت بن اُبی صفیه دینار ثمالی اُزدی، کنیه اش ابو حمزه و کوفی است و در سال صد و پنج از دنیا رفته است... الخ. گویم: لازمه اینکه تاریخ وفات اُبی حمزه را در سال صد و پنج دانسته این است که قول آن کسی که قائل به بقای ایشان تا زمان امام کاظم (علیه السلام) بوده را اشتباهی صرف بدانیم؛ زیرا که وفات امام صادق (علیه السلام) در سال صد و چهل و هشت بوده است و با این حساب این تاریخ چهل و سه سال پس از وفات

هیچ روزی بر حضرت رسول ﷺ سخت تر نبود از روز
احد که عم او شیر خدا و رسول، حمزه بن عبدالمطلب
در آن روز شهید شد. و بعد از آن، روز موته بود که پسر عم او
جعفر بن ابی طالب شهید شد؛ پس حضرت فرمود که:
روزی به روز حسین نمی رسد که سی هزار نامرد که
دعوی می کردند که از این امت اند آن امام مظلوم را در
میان گرفتند و هریک تقرب می جستند به سوی خدا به

ابی حمزه خواهد بود، پس چگونه می توان تصور کرد که ایشان زمان امام
کاظم (علیه السلام) را درک کرده باشند؟! بلکه اصلاً مقتضای تاریخ وفات حضرت
باقر (علیه السلام) - که سال صد و چهارده یا صد و شانزده و یا هفده هجری بوده - نیز این
است که ابو حمزه زمان امام صادق (علیه السلام) را نیز درک نکرده است، در نتیجه اینکه
شیخ طوسی رحمه الله - با وجود ضبط وفات ایشان در سال صد و پنج هجری -
ایشان را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نیز دانسته اند و جهی نخواهد داشت و گویا
از زمان آغاز امامت امام صادق (علیه السلام) غفلت نموده اند. البته من خود به
نسخه هایی از رجال شیخ طوسی مراجعه کردم و در برخی از نسخ قابل اعتماد
آن در ضمن اصحاب صادق (علیه السلام) یافتیم که تاریخ وفات ایشان را بجای (خمس)
(خمسین) ضبط کرده بودند و با این حساب شکی در این نخواهد بود که ایشان
دو سال از زمان امام کاظم (علیه السلام) را نیز درک کرده اند. تنقیح المقال فی علم
الرجال، ج ۱۳، ص ۲۵۶-۲۷^(۲۷)

خون او را^۱ و ایشان را موعظه می کرد و خدا را به یاد ایشان
می آورد و پند پذیر نشدند و دست از او برنداشتند تا آنکه
او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند.
پس فرمود که:

خدا رحمت کند عباس را که جان فشانی کرد و
مردانگی کرد^۲ و جان خود را فدای برادر خود گردانید تا
آنکه دستهایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض
دستهای او دو بال به او کرامت کرد که به آن بال ها با
ملائکه در بهشت پرواز می کند، چنانچه جعفر بن ابی
طالب را دو بال داده. و به درستی که عباس را نزد
خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز
قیامت آرزوی منزلت او می کنند.^۳

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

۲. نسخه دانشگاه: - کرد

۳. أمالی صدوق، ص ۴۶۲ (۲۸)

و ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که: هیچ شهیدی نیست مگر آنکه آرزو می کند که کاش با حسین شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم.^۱

ای شیعیان و مؤمنان بدانید که واقعه ای از این شنیع تر و مصیبتی از این فظیع تر از ابتدای عالم تا انقضای بنی آدم واقع نشده و نخواهد شد^۲ و باید که وقوع این امر باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) گردد؛ زیرا که هر که در این دنیا مرتبه اش نزد حق تعالی عظیم تر است

۱. کامل الزیارات، ص ۱۱۱ (۲۹)

۲. پس بطلان این سخنان مشخص خواهد بود که گفته شود: «اینکه جرأت نمی کنم که بگویم حادثه کربلا از نظریات جنایات نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگهای صلیبی و جنایتهایی است که مسیحی ها در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایتهایی است که همین اروپایی ها در اندلس مرتکب شدند». «شرقی هرگز از نظر جنایت به غربی نمی رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی کنید: یکی آتش زدن زنده زنده، و دیگر قتل عام کردن زنان». «به هر حال من جرأت نمی کنم بگویم جنایتی مثل کربلا در دنیا وجود نداشته است، ولی می توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است». مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۹

لازم به ذکر است تفاوت جنایت کشتن امام معصوم و سایر جنایات واضح است، مضافاً، این نیز صحیح نیست که گفته شود در تمام تاریخ مشرق زمین آتش زدن زنده زنده، و قتل عام کردن زنان وجود ندارد. حمله سپاه یزید به مدینه و تجاوز به زنان، زنده زنده سوزاندن فجائیه سلمی توسط خلیفه اول و... همه مثال های نقضی برای اشتباه بودن این ادعاهاست.

بلای او سخت تر و ابتلای او بیشتر است^۱ و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدتها می باشند و پیوسته از حق تعالی به دعا و تضرع مرتبه شهادت و شدت مصیبت را می طلبند و آنها که دوست و معبود خود را شناخته اند سر باختن در راه او را اعظم سعادت ها می دانند و تعب های ایشان راحت است و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت ایشان است و بسیاری از پیغمبران را پوست سر کردند و بر بدترین سیاست ها کشتند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مذلت ها و آزارهای عظیم کشیدند و حق تعالی برای کرامت پیغمبر آخر الزمان آن آزارها را بر اهل بیت آن حضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات او و ایشان گردد. و اکثر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می کردند و حق تعالی دعای ایشان را رد نمی کرد و اگر دعا می کردند که آسمان به زمین آید یا زمین سرنگون شود البته می شد و لیکن به قضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند و

۱. در کتاب شریف الکافی، باب شدة ابتلاء المؤمن احادیث متعددی در این معنی وارد شده است که برخی از آنها را در پیوست آورده ایم. (۳۰)

هرچند افواج ملائکه و جن به یاری آن حضرت می آمدند قبول نمی کرد^۱ و برای آنکه می دانست که حق تعالی می خواهد که او به درجه رفیع

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰: سید محمد بن ابی طالب در مقتل خویش از شیخ مفید از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه حرکت نمود، گروه هایی از ملائکه با آن حضرت ملاقات نمودند که حربه هایی به دست داشتند و براسب های بهشتی سوار بودند، به آن حضرت سلام کردند و گفتند: ای کسی که بعد از جد و پدر و برادر خود حجت خدا بر خلق هستی، خداوند جد بزرگوار تو را در چند جا به وسیله ما امداد نمود. تو را هم به واسطه ما امداد نموده است. امام حسین (علیه السلام) فرمود: وعده من و شما در محل قبر و بقعه من باشد که کربلاست و در آن شهید خواهم شد. هنگامی که وارد کربلا شدم نزد من بیایید. ملائکه گفتند: ای حجت خدا! توبه ما دستور بده تا ما گوش سپاریم و اطاعت نماییم. پس آیا تواز دشمنی که با تو روبرو خواهد شد باکی داری، تا ما با تو باشیم [و همراهیتان کنیم]؟ فرمود: نه؛ آنان به من دست نخواهند یافت و به من آسیبی نخواهند رساند تا وارد کربلا شوم.

سپس گروه هایی از جن که مسلمان بودند به حضور امام حسین مشرف شدند و گفتند: ای سید ما! ما شیعه و انصار تو هستیم. همراهی که داری و هر چه که می خواهی به ما بگو! اگر تو ما را به قتل تمامی دشمنانت مأمور فرمایی و در همین مکان باشی، ما شما را کفایت خواهیم بود. امام حسین (علیه السلام) به آنان جزای خیر داد و فرمود: آیا قرآنی را که خدا بر جدم نازل کرده نخوانده اید که می فرماید: «اینما تکنوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیة» نساء / ۷۸

«هر کجا باشید، شما را مرگ درمی یابد هر چند در برج های استوار باشید.» و نیز می فرماید: «لیرز الّذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم» آل عمران، ۱۵۴ «اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده،

شهادت برسد و حجت خدا را بر خلق تمام کند و می دانست که اگر خدا خواهد بدون یاری ملائکه و جنیان او را نصرت می تواند داد، لهذا قبول نکرد و دانست که فرستادن ایشان برای اظهار عزت و کرامت اوست نزد حق تعالی؛ چنانچه منقول است که از حضرت لقمان (علیه السلام) پرسیدند که چرا پیغمبری را قبول نکردی؟ گفت که: اگر خدا می خواست که البته من پیغمبر شوم به اختیار من نمی گذاشت.

قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه های خویش می رفتند. «اگر من در مکان خود بمانم، پس این مردم بیچاره چگونه آزمایش خواهند شد؟ و چه کسی در بقعه من که در کربلاست ساکن خواهد شد؟ در حالی که خدا در هنگام گسترش زمین آن بقعه را برای من انتخاب نموده و آن را پناهگاهی برای شیعیان ما قرار داده و در دنیا و آخرت برای ایشان محل امن و امان خواهد بود. شما در روز شنبه که روز عاشورا است و من در آخر آن روز شهید خواهم شد، نزد من بیایید. در آن روز احدی از مردان اهل بیت و برادران من باقی نخواهد ماند. آن روز سر من برای یزید فرستاده خواهد شد.

گروه جن در جواب آن بزرگوار گفتند: ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا!! اگر اطاعت امر تو واجب نبود و جایز بود که ما با دستور تو مخالفت کنیم، به خدا قسم تمام دشمنان تو را قبل اینکه به تو برسند نابود می کردیم. امام حسین (علیه السلام) در جواب آنان فرمود: به خدا قسم که ما از شما برایشان مسلط تر هستیم. ولی هر کس که هلاک و کافر می شود، باید با دلیل و بینه هلاک شود و هر کسی که زنده و مؤمن می گردد، باید با دلیل و بینه باشد.

و جمیع پیغمبران و اوصیا آرزوی منزلت آن حضرت می کردند و آن حضرت در دل شاد بود به رفتن و در راه دوست کشته شدن و آن سخنان که به ظاهر می فرمود برای اتمام حجت برای کافران بود، چنانچه از اخبار پیش ظاهر شد؛ و آن جمعی که در خدمت آن حضرت بودند و رشحه [ای] از دریای معرفت آن لجه علم ربّانی به ایشان رسیده بود از روی شوق خود را به کشتن می دادند و ازالم تیرو نیزه و شمشیر پروا نداشتند.

و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) منقول است که:
حق تعالی مؤمن را به هر بلا مبتلا می گرداند و نیست بلا مگر از برای مؤمن ولیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات می دهد.

پس فرمود که:

حضرت امام حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یکدیگر می گذاشت و می گفت کشتگان با گشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبران اند.^۱

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۱۱ (۳۱)

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین (علیه السلام) در روز شهادت با اصحاب خود گفت که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) با من می گفت که: ای فرزند گرامی، زود باشد که تو را ببرند به سوی عراق به زمینی که در آنجا ملاقات می نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان و آن زمین را عمورا می نامند و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از اصحاب که الم جراحت آهن نخواهند یافت؛ پس این آیه را خواند: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ پس آتش حرب بر تو و بر ایشان برد و سلام خواهد بود.

پس حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود که:

بشارت باد شما را که به نزد پیغمبر خود می رویم و نزد آن حضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد، پس اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد (علیه السلام) ظاهر شود؛ پس بر من نازل خواهد شد گروهی از

آسمان که پیش از این نازل نشده باشند و فرود آیند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای ملائکه و محمد
و علی و برادران با جمیع ائمه (علیهم السلام) که همه بر اسبان ابلق از نور
سوار باشند و مخلوقی پیش از ایشان بر آنها سوار نشده
باشد، پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) لوای خود را حرکت دهد و به
دست قائم ما دهند با شمشیر خود و با این حال مدتها در
زمین بمانیم و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه از روغن و
چشمه از آب و چشمه از شیر جاری گرداند. پس حضرت
امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمشیر حضرت رسالت را به من دهد و
به سوی مشرق و مغرب فرستد که هر که دشمن خدا باشد
خونش را بریزم و جمیع بتها را بسوزانم تا آنکه جمیع بلاد
هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده می شوند و
به نزد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می آیند و می گویند راست
گفتند خدا و رسول، پس حضرت با ایشان هفتاد نفر را به
سوی بصره می فرستد که مخالفان بصره را به قتل
می رسانند و لشکری به جانب بلاد روم خواهد فرستاد که
جمیع آن بلاد را فتح نماید؛ پس من خواهم کشت هر

حیوان حرام گوشت را تا آنکه بر روی زمین نماند مگر طیب و نیکو، و بریهود و نصاری و سایر ملل، اسلام عرض خواهم کرد و ایشان را میان اسلام و کشته شدن مخیر خواهم گردانید و هر که قبول اسلام کند براو منت خواهم گذاشت و هر که قبول نکند خونس را خواهم ریخت و هر که از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی به سوی او خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلت او را در بهشت به او بنماید و بر روی زمین کوری و زمین گیری و مبتلایی نخواهد ماند مگر آنکه به برکت ما اهل بیت شفا یابد و برکت های خدا از آسمان به سوی زمین فرود آید، به مرتبه ای که درختان آن قدر بار بردارند که شاخه هایشان بشکند و میوه زمستان را در تابستان بخورند چنانچه حق تعالی می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری نمایند هر آینه خواهیم

گشود برایشان برکت‌ها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به آنچه کسب کرده بودند.

پس حضرت فرمود که: خدا خواهد بخشید به شیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند برایشان چیزی در زمین تا آنکه اگر کسی خواهد که خبر خانه خود را بداند زمین او را خبر دهد به احوال ایشان. تمام شد حدیث.^۱

و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسل‌های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان ظاهر نیست، و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرو گرفته و دوست و دشمن برایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند و رؤس منابر و منایر را و وجوه دنایر و درهم را به نام نامی ایشان مزین می‌گردانند و پادشاهان زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص رو بر خاک آستان ایشان می‌مالند و هر روز

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸ (۳۲)

چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند و چندین هزار به برکت لعنت بردشمنان ایشان مستحق بهشت می گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن برایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می گردند و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و الاف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیع و علوم منیع ایشان صحت می یابند و آنها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند و از قرب معنوی آن مقربان خداوند رحمان در هر ساعت به هر جا^۱ و فیض ها می یابند، و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت؛ پس کدام جلالت از این

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

عظیم‌تر و کدام بزرگی از این بیشتر می‌تواند بود و کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلالت می‌تواند نمود؟

[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت]

و اما شبهه‌ای که در خاطر عوام می‌باشد که آن حضرت با وجود آنکه می‌دانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا می‌رفت و اهل بیت خود را می‌برد؟

این شبهه چندین جواب دارد و جواب مجملش آن است که:

[معصومین مکلف به اموری دیگرند]

احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع‌اند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند رفع آن قضاها که بر آنها مطلع گردیده‌اند از خود بکنند باید که هیچ قضا در ایشان جاری نگردد و به هیچ بلامبتلا نشوند و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان واقع شود. و این خلاف مصلحت علیم قدیر است و باید که ایشان به علم واقع مکلف نباشند و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست

اشیا، و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف بودند بایست که با هیچکس معاشرت نکنند و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند و اگر چنین می بود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) دختر به عثمان نمی داد و عایشه و حفصه را به حباله خود به در نمی آورد و هرگاه چنین باشد پس حضرت امام حسین (علیه السلام) به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاد از بیست هزار کس و وصول زیاد از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا اگر حضرت تقاعد می ورزید و اجابت ایشان می نمود ایشان را به ظاهر بر حضرت حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی شد.

[نرفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی شد]

و جواب دیگر آنکه در وقتی نرفتن فایده می کرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود، زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او برند یا به قتل آورند، چنانچه مکرر خود می فرمود که چون خواستند مرا بکشند گریختم در وقتی که محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می کرد حضرت فرمود که: ای برادر اگر من در

سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البته بنی امیه مرا به درمی آورند و به قتل می‌رسانند.^۱

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمر بن سعد [عمر بن سعید] بن العاص^۲ داد و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حيله که ممکن باشد حضرت را بگیرد^۳ یا به قتل آورد. سی نفر از اکابر بنی امیه ملاعین را برای این کار در آن سال فرستاد و به این سبب آن حضرت احرام حج را به عمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه اعراف شد^۴ و لهذا در زمان معاویه لعین که برای مصلحت

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹: و با اسانید مختلف روایت شده آنگاهی که محمد بن حنفیه حضرت را از خروج به سوی کوفه منع کرد حضرت [در جواب او] فرمود: به خدا قسم ای برادرم اگر در لانه جنبنده‌ای از جنبنندگان زمین نیز بودم اینان مرا بیرون می‌کشیدند تا مرا بکشند.^(۳۳)

۲. عمرو بن سعید بن العاص بن سعید بن أمیه بن عبد الشمس معروف به أشدق و لطیم الشیطان؛ گویند که فک پایینی وی مایل به سمت داخل بود و دندان و فک بالایی وی جلوتر بود و از همین رو وی را بدین دو لقب نامیده‌اند؛ یزید لعین چون دید ولید بن عتبّه در بیعت گرفتن، درنده خوئی او را به دلایلی به مرحله عمل وارد نساخت، وی را از ولایت مدینه عزل کرد و عمرو بن سعید أشدق را به جای او گماشت تا منویات شیطانی او را اجرایی کند.

۳. نسخه دانشگاه: بگیرند

۴. طریحی، المنتخب، ص ۴۲۴-۴۲۳: روایت شده روزی که مسلم بن عقیل کشته شد روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویبه بود که روز خروج امام حسین (علیه السلام) از

را تبلیغ رسالت در مکه نمود و اگر ایشان را برای مصلحت از سرّاعادی حفظ نمود بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که به انواع سیاست‌ها شهید گردند. و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد و اگر بایزید صلح می‌کرد و انکار افعال قبیحه او نمی‌نمود^۱ در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می‌شد و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی بر طرف می‌شد و قبايح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می‌شد و کفر عالم را می‌گرفت. شهادت آن حضرت باعث آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبايح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروج‌ها مانند مختار^۲ و غیر او به هم رسیدند

-
۱. در هر دو نسخه «می‌نمود» آمده بود که با توجه به معنا و سیاق «نمی‌نمود» باید باشد.
 ۲. علامه مجلسی فصل بیست و یکم از کتاب جلاء العیون را به بررسی احوال مختار اختصاص داده‌اند. ایشان با اشاره به اینکه روایات درباره مختار مختلف وارد شده است بعد از اشاره به روایتی که وجود محبت به خلیفه اول و دوم در دل مختار را بیان می‌کند، ضمن اشاره به اختلاف علمای امامیه در خوب یا بد دانستن مختار، می‌نویسند: و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می‌شود آن است که او در خروج خود نیت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و باطیل را وسیله ترویج امر خود می‌کرده است، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بردست او جاری شده است امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد. جلاء العیون، ص ۶۵۹

ودر ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد و در اواخر دولت بنی امیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوتی نداشتند ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین علوم الهی را در میان خلق منتشر کردند و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند و مشاهده علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند^۱ و دین حق امامیه ظاهر شد و حجت بر عالمیان تمام شد و تا حال بحمد الله در جمیع بلاد شیعیان هستند و کتب ایشان و شرایع مذهب ایشان از جمیع مذاهب مضبوط تر است و علمای ایشان از علمای جمیع مذاهب بیشتر و داناترند، و اگر نیک تأمل نمایی همه اینها از برکات خروج سید شهداء است، فدای او باد جان من و جان جمیع شیعیان.

[اعتراض بر فعل معصوم در حقیقت اعتراض به خدای متعال است]

جواب مجمل دیگر آنکه بعد از ثبوت عصمت و امامت ایشان، در امور برایشان اعتراض کردن در هر چه از ایشان صادر شود از محض جهل و خطا است و در حقیقت اعتراض برایشان اعتراض بر خداست و ایشان آنچه می کرده اند به فرموده خدای می کرده اند.

۱. در هر دو نسخه چنین بود.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حریز^۱ به خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد که: فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای

۱. حریز بن عبد الله الأزدي السجستاني؛ دلیل اینکه با وجود عربی بودن وی را سجستانی خوانند این است که وی برای تجارت روغن زیاد به سجستان یا همان سیستان سفر می نمود و از همین رو به سجستانی نیز مشهور شده بود. در زمان حیات حضرت صادق (علیه السلام) در ولایت سیستان بر روی خوارج شمشیر کشید و حسب قول نجاشی حضرت وی را از خود راند؛ لیکن این راندن دلیل بر جرح ایشان نیست زیرا فعلی مجمل است و وجه آن معلوم نیست و چه بسا وجهش همچون لعن أجلائی مانند زراره بوده که برای حفظ ایشان صورت می گرفت. صاحب تنقیح مقال حسب نقل قول علامه وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهج المقال میرزای استرآبادی از جد مادری خویش یعنی مجلسی اول رضوان الله علیه کلامی را در خصوص توضیح این حجب و راندن ایراد کرده اند که از نظر گذراندن آن خالی از لطف نیست:

تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۱۸، ص ۲۰۵: توضیح آن همانی است مجلسی اول رحمه الله آورده که - حسب نقل سبط یگانه خویش [وحید بهبهانی] در تعلیقه [بر منهج المقال] - فرموده اند: ظاهر آن است که این حجب و راندن بخاطر حفظ او بوده تا بدان مشهور شود و ضرری به او نرسد؛ زیرا خروج کردن [و قیام مسلحانه] نزد مخالفین امر خطیری محسوب می شد و اگر مشهور می شد که اصحاب امام صادق (علیه السلام) خروج به سیف می کنند ممکن بود به تمام آنها ضرری برسد، چنانچه از اخبار منصور دوانیقی با امام صادق (علیه السلام) آشکار می شود؛ و ظاهر آن است که این حجب و راندن ادامه دار نبوده و چند روزی چنین بوده است. و این حریز اخبار بسیاری از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است. (۳۵)

شما اهل بیت و اجل های شما به یکدیگر نزدیک است با آنکه احتیاج مردم به شما بسیار است.
حضرت فرمود که:

هر یک از ما صحیفه دارد که آنچه باید در مدت حیات خود به عمل می آورد در آن صحیفه هست و چون آن صحیفه تمام می شود می داند که وقت ارتحال اوست به سرای باقی، پس در آن وقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد او می آید و او را خبر می دهد که وقت وفات تو رسیده است و منزلت او را نزد خدا به او می نماید و چون حضرت امام حسین به صحیفه خود عمل کرد هنوز آنها تمام نشده بود که حضرت رسالت خبر شهادت را به او داد و او را مأمور به جهاد گردانید و چون مشغول جهاد شد ملائکه استدعای نصرت آن حضرت کردند، چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود، حق تعالی به ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشید و بر مصیبت او بگریید تا او به دنیا برگردد و در رجعت و شما یاری او بکنید و او طلب خون خود بکند.^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۳ (۳۶)

این بود آنچه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز به عمل نیامده است.

و به روایت معتبر دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل وصیت نامه آورد و دوازده مهر از طلای بهشت بر آن زد که هر امامی مهر خود را بردارد و به آنچه در تحت آن مهر نوشته شده در ایام حیات خود عمل نماید.^۱

[این مسأله از فروع قضا و قدر است و نباید در آن خوض نمود]

و ایضا این مسئله در حقیقت از فروع مسئله قضا و قدر است و نهی از تفکر در این مسئله در احادیث بسیار وارد شده است^۲ پس در این باب تفکر نکردن احوط و اولی است^۳ و باید دانست مجمل آنکه آنچه ایشان به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۰ (۳۷)

۲. توحید صدوق، ص ۳۶۵: مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبر ده؛ [حضرت] فرمود: دریایی عمیق است پس در آن وارد مشو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبر ده؛ [حضرت] (علیه السلام) فرمود: راهی است تاریک پس آن [راه] را مرو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبر ده؛ [حضرت] (علیه السلام) فرمود: بسر خداست پس زیر بار [دانستن] آن مرو [و در دانستن آن تکلف به خرج مده]... (۳۸)

۳. شیخ مفید اعلی الله مقامه پیرامون احادیث نهی از تفکر و خوض در مسأله قضا و قدر می نویسد:

اما اخباری که ابو جعفر [شیخ صدوق] رحمه الله در نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر روایت کرده دو وجه در آن احتمال می رود؛ اول آنکه نهی برای قومی بوده که سخن گفتن در آن باره ایشان را فاسد می نموده و از دین گمراهشان می ساخته و جز امساک از این امر و ترک خوض در این زمینه چیزی عبادتشان را به اصلاح نمی آورد و نهی از این امر شامل جمیع مکلفین نبوده و گاه هست که برای برخی مردم چیزی صلاح است که با همان امر دیگران به فساد می آیند و گاه نیز برخی با چیزی فاسد می شوند که دیگران با آن صلاح می آیند؛ پس ائمه علیهم السلام شیعیان نشان را به حسب آنچه در ایشان مصلحت می دیدند تدبیر نمودند. وجه دوم آن است که نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر نهی از سخن گفتن پیرامون خلق خدای متعال و علل و اسباب آن و سخن گفتن از آنچه بدان امر نموده و سخن از اموری تبعیدی و علل آن است که در این صورت طلب علل آفرینش و اوامر ممنوع خواهد بود، زیرا خدای متعال آن را اکثر خلائقش پنهان داشته است؛ آیا نمی بینید که جایز نیست کسی برای جمیع آنچه خلق فرموده علل تفصیلی اش را بخواهد و بگوید که خداوند چرا چنین و چنان آفریده است و یا حتی جمیع مخلوقات را بشمارد و احصا کند؟ و [آیا نمی بینید که] جایز نیست بگوید که چرا بدان چیز امر فرموده و تعبد بدان را خواسته است و از فلان چیز نهی فرموده است؟ زیرا تعبد به فلان امر یا امر به آن چیز بخاطر مصالحی است که او اعلم بدان است و هیچ یک از مخلوقات خویش را بر تفصیل علل آنچه آفریده و بدان امر نموده و تعبد بدان را خواسته آگاه نساخته است، اگرچه اجمالا به ما فهمانده که هیچ مخلوقی را عبث نیافریده و تنها از روی حکمت و مصلحت است و عقل و نقل بر این امر دلالت دارند. پس خدای سبحان فرموده ﴿الْأَنْبِيَاءُ: ۱۶ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ و فرموده که ﴿الْمُؤْمِنُونَ: ۱۱۵ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ و فرموده ﴿القمر: ۴۹ إِنَّا كُلَّ

عمل می آورند از فعل و ترک موافق فرموده خداوند عالمیان است و بر کرده های خدا اعتراض روانیست^۱ و عقول ضعیفه خلق قاصر است از

شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ یعنی به حق آفریدیم و [هر چیز را] در جای خویش قرار دادیم؛ و باز فرموده: ﴿الذَّارِيَاتُ: ۵۶ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ و در مورد آنچه تعبد بدان را خواسته فرموده: ﴿الحج: ۳۷ لَنْ يَنَالَهُ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ و رواست که خدای متعال حیوانی خلق فرموده باشد بخاطر اینکه علم دارد که با خلق آن کفاری ایمان می آورند یا فاسقانی توبه می کنند یا مومنانی بدان منتفع می شوند یا ظالمانی از آن پند می گیرند و خود حیوان از خلقش منتفع می شود، یا اینکه برای شخصی در زمین یا آسمان موجب عبرت می شود و این مسأله از ما پنهان است، اگر چه اجمالا قطع بدین مسأله داریم که جمیع آنچه خدای متعال ساخته برای أغراضی حکیمانه بوده و آن را از روی عبث نیافریده و نکرده است؛ و نیز جایز است که خدای متعال ما را متعبد به صلاة نموده باشد، زیرا که ما را به طاعتش نزدیک می کند و از معصیتش دور می نماید و تعبد به آن لطفی برای همه یا برخی متعبدان بدان است و از آنجا که این وجوه برای ما مخفی مانده و از ما پوشیده است و دلیلی تفصیلی بر آن نیست - اگر چه اجمالا علم به اینکه اینها مطابق حکمتند داریم - از همین رو [یعنی پنهان بودن تفصیل حکمت امور] نهی از کلام در معنای قضا و قدر آمده است و این نهی در واقع نهی از طلب علل تفصیلی است و نهی شامل این نیست و تازه آن هم در صورتی است که اخباری را که ابو جعفر [شیخ صدوق] روایت کرده پذیریم، لیکن اگر این روایات باطل شوند یا سندشان مختل شود دیگر سخن گفتن درباره آن نزد ما ساقط خواهد بود. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۵۷^(۳۹)

۱. الأنبیاء: ۲۳ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾

فهمیدن اسرار حکم الهی؛ چنانچه گاه هست از پادشاهان جلیل الشان امری چند صادر می گردد که بر طبع اکثر خلق ناگوار و دشوار می آید، بلکه اکثر ایشان حکم به خطا می کنند و کسی که بر قدری از اسرار و رموز سلطنت اطلاع دارد می داند که آنچه واقع شده عین مصلحت ملک و دولت [است] و نزد پادشاهان ذی شأن هر که در مقام تسلیم و انقیاد باشد و برایشان اعتراض ننماید، هر چند عقلش قاصر از فهم و حکمت آن باشد مرتبه اش عظیم تر است و او را به اخلاص و رسوخ اختصاص منسوب می گردانند. همچنین بلا تشبیه در درگاه پادشاه پادشاهان هر که انقیاد و تسلیمش بیشتر است و به قضایای او و اراضی تر است درجه او بلند تر است. پس کاربنده آن است که در مقام اصلاح کار خود باشد و در کارهای جناب مقدس الهی و تقدیرات او و کارهای دوستان او تصرف ننماید و راه اعتراض نگشاید و به ضعف عقل خود قائل شود تا به درجه رفیع ارباب تسلیم که اعلای مراتب مقربان است فایز گردد و دینش از عروض شک و شبهه سالم ماند و شیطان لعین راه و سوسه بر او نگشاید زیرا که این امور خطیر است و محل لغزش مقربان است.

وابن قولویه (ره) به سندهای معتبر از زائده بن قدامه^۱ روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) رفتم فرمود که:

۱. علامه محی الدین مامقانی رضوان الله علیه در حواشی خویش بر تنقیح المقال والد خویش علامه عبد الله مامقانی اعلی الله مقامه می نویسند:

بدان که ما یک زائده بن قدامه ثقفی ابوالصلت کوفی داریم که در ایام نبرد در سرزمین روم به سال ۱۶۰ یا ۱۶۱ مرده است... و یک زائده بن قدامه داریم که قاتل خوارج است و شیبب در سال ۷۶ وی را کشته است، و آن کسی که از اصحاب امام باقر (علیه السلام) است همانی نیست که شیبب کشته بود؛ زیرا وفات امام سجاد (علیه السلام) در سال ۹۵ بوده است و با این حساب این زائده تقریباً نوزده سال پیش از وفات امام سجاد (علیه السلام) کشته شده است؛ اما زائده بن قدامه ثقفی نیز غیر از این فردی است که در عنوان مذکور ساختیم، زیرا وی از ناصبیان بوده و در عنوانی جدا به وی خواهیم پرداخت تا خوانندگان از شخصیت او مطلع گردند و او فردی بتری مسلک و از اعداء امام بود و محال است که در فضل کربلا و زیارت امام حسین (علیه السلام) روایت کند، چنانکه در کامل الزیارات آمده است؛ پس از مجموع آنچه بدان اشاره کردیم چنین حاصل شد که زائده بن قدامه [نام] سه نفر است:

۱. آن راوی ای که از امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند و از اصحاب امام باقر (علیه السلام) است

۲. زائده بن قدامه ای که زیر پرچم حجاج [ثقفی] با خوارج جنگید و شیبب او را در سال ۷۶ کشت.

۳. زائده بن قدامه ای که در سال ۱۶۱ در سرزمین روم مرده است

تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۲۸، ص ۳۵^(۴۰)

ای زایده شنیده‌ام که توبه زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام می‌روی. زایده گفت: بلی چنین است که به شما خبر رسیده است.

حضرت فرمود: که چرا چنین می‌کنی و حال آنکه تورا قرب و منزلتی نزد خلیفه هست و او را ضعی نیست که کسی ما را دوست دارد و ما را بر دیگران زیادتی دهد و فضایل ما را یاد کند و حق ما را بر این امت ذکر کند.

زایده گفت: به خدا سوگند که نمی‌کنم این را مگر از برای خدا و رسول او و پرواندارم از خشم هر که به خشم آید بر من، و بر من عظیم و گران نیست آزاری که به من برسد به این سبب.

پس حضرت سه مرتبه فرمود که: واللّٰه که چنین است. پس فرمود که: بشارت باد تورا پس بشارت؛ به درستی که خبر می‌دهم تورا به چیزی که از چیزهای منتخب و مخزون است نزد من؛ به درستی که چون در صحرای کربلا رسید به ما آنچه رسید و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شنیده‌ای، و

حرم او و زنان او را بر شتران سوار کردند و به جانب کوفه می بردند و چون به جنگ گاه رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را، قلق عظیم در دل من به هم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت کند. در آن وقت عمه من^۱ زینب کبری دختر علی مرتضی، آن حالت را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت: این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادر من.

گفتم: چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آنکه سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده اند و ایشان را کفن و دفن نکرده اند و هیچکس متوجه ایشان نمی شود و نزدیک ایشان نمی آید گویا ایشان کافران دیلم و ترک اند.

زینب (علیها السلام) گفت که: جزع مکن ای فرزند برادر که این واقعه را خبر داد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جد و پدر و عم تو و خبر داد که حق تعالی گرفته است پیمان گروهی از این امت را که فراعنه این زمان ایشان را نمی شناسند و در میان اهل آسمان ها معروفند ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد با این بدن های مجروح دفن خواهند کرد که به مرور لیالی و ایام اثر آن قبر محو نشود و نشانش بر طرف نشود و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و بر طرف کردن آن اثر و هر چند ایشان زیاده سعی خواهند ظهور و علو آن بیشتر خواهد شد.

پس گفت که: خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به دیدن حضرت فاطمه (علیها السلام) آمد، پس حضرت فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت و به نزد حضرت حاضر کرد و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) طبق خرمایی آورد؛ ام ایمن گفت که:

من کاسه‌ای آوردم که در آن شیر و مسکه^۱ بود. پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم ازان حریره تناول نمودند و ازان شیر آشامیدند و ازان خرما با مسکه میل فرمودند؛ پس حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ابریقی و تشتی آورد و آب بردست حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) ریخت و چون حضرت دستهای خود را شست دست بر روی مبارک کشید پس نظر کرد به سوی علی و فاطمه و حسن و حسین نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم آنگاه مدتی به سوی آسمان نظر کرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دستهای خود را به سوی آسمان گشود، پس دعا کرد، پس به سجده رفت و در سجده صدای گریه اش بلند شد و آب دیده اش بر زمین جاری شد؛ پس سر از سجده برداشت و ساعتی سر در زیر افکند و مانند باران تند آب از دیده مبارکش می ریخت؛ چون اهل

۱. مَسْکَة یا مَسْکَة همان کره یا چربی‌ای است که از دوغ یا ماست می گیرند و در لغت عرب آن را رَزَبَد گویند؛ کره دوغی.

بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوهناک شدند و من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرأت نمی کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم. و چون این حالت بسیار به طول انجامید علی و فاطمه صلوات الله علیهما گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله؟ خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند، به درستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دل های ما را مجروح کرد.

پس حضرت رسول روی به حضرت امیرالمؤمنین آورد و گفت: ای برادر و حبیب من، چون شماها را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مراسم سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در من خود نیافته بودم و من در شما نظر می کردم و خدا را شکر می کردم که چنین نعمت ها به من کرامت کرده که ناگاه جبرئیل (علیه السلام) بر من نازل شد و گفت: یا محمد، به درستی که حق تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث گردید و دانست شادی [ای] که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود، پس

تمام کرد برای تو این عطیه را به آنکه گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت؛ و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان و چنانچه به تو عطا می کند در آن روز به ایشان عطا خواهد کرد و چنانچه به تو بخشش می نماید به ایشان خواهد بخشید تا خشنود گردی و زیاده از مرتبه خوشنودی تو به ایشان کرامت خواهد کرد، با بلیه بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بر دستهای گروهی از منافقان که ملت تو را بر خود بندند و دعوی کنند که از امت تواند و حال آنکه بری اند از خدا و از تو، و ایشان را به شمشیر آبدار و به انواع زجرها و ستمها و کشتنها بکشند و هر یک را در ناحیه ای از زمین به قتل رسانند و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است. پس حمد کن خدا را بر آنچه از برای شما پسندیده است و راضی شوبه

قضای الهی؛ پس حمد کردم و راضی شدم به قضای او و به آنچه از برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد! به درستی که برادرتو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعب ها به او خواهد رسید و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلائق و بدبخت ترین اولین و آخرین و نظیر پی کننده ناقه صالح در شهری که به سوی آن شهر هجرت خواهد نمود و آن شهر محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود و به سبب این حال، بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد و مصیبت ایشان عظیم تر خواهد شد و این فرزند زاده تو - و اشاره کرد به سوی حسین (علیه السلام) - شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو و نیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آن را کربلا گویند و به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد و آن بهترین

بقعه‌های زمین است و حرمت آن از همه زمین‌ها عظیم‌تر است^۱ و آن قطعه‌ای است از بهشت؛ پس روزی که فرزند تو و اهل اودر آن زمین شهید شوند و احاطه کنند به ایشان لشکرهای اهل کفر و لعنت، جمیع اقطار زمین به لرزه در آید و کوهها به طپیدن آید و موج دریاها بلند شود و آسمان‌ها بلرزند و به حرکت و اضطراب در آیند برای غضب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریت توبه سبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که ایشان کنند و برای مکافات بدی که احسان‌های تو را در حق تو و ذریت توبه عمل آورند و هر یک از آنها از حق تعالی دستوری طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده‌اند و مظلوم ساخته‌اند و ایشان حجت خداوند بر خلق بعد از تو. پس حق تعالی وحی کند به سوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هر که در اینها است که منم خداوند

۱. روایات زیادی در برتری و شرافت کربلا بر همه مکان‌ها ذکر شده است. امام صادق (علیه السلام) برتری و شرافت کربلا نسبت به مکه را مانند برتری آب دریا به قطره سرسوزن توصیف کردند. کامل الزیارات، ص ۲۸۰-۲۷۹

پادشاه قهار قادر که گزیده‌ای^۱ از دست من به در نمی‌رود و
 امتناع‌کننده‌ای مرا عاجز نمی‌گرداند و هر وقت که خواهم
 و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم و به عزت و جلال
 خود سوگند یاد می‌کنم که عذاب کنم کسی را که دل
 پیغمبر و برگزیده مرا به درد آورده است و هتک حرمت او
 نموده است و عترت او را به قتل آورده است و عهد و پیمان
 او را شکسته است و ستم بر اهل بیت او روا داشته است،
 عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم؛
 پس در آن وقت جمیع اهل آسمان‌ها و زمین صدا بلند
 کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بر عترت تو کرده باشد و
 هتک حرمت تو نموده باشد؛ پس حق تعالی به دست
 قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار بکند و ملائکه
 بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفهای یاقوت و زمرد که
 پر باشد آن ظرف‌ها از آب حیات بهشت و با خود بیاورند از
 حله‌های بهشت و بوی‌های خوش بهشت و بدن‌های
 شهیدان را به آن آبها غسل دهند و آن حله‌ها را برایشان

۱. به معنای: فرار کرده‌ای

بیوشانند و به آن بوی های خوش، ایشان را حنوط کنند و ملائکه صف صف برایشان نماز کنند؛ پس برانگیزد حق تعالی گروهی از امت تو را که آن قاتلان ایشان را شناسند و در آن خون ها شریک نشده باشند نه به گفتار و نه به کردار و نه به نیت و عزم، پس بدن های ایشان را دفن کنند و رسمی و علامتی برای قبر رسید الشهداء در این صحرا برپا کنند و علمی و نشانه باشد برای اهل حق، و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فایز گردیدن ایشان به ثواب های خداوند عالمیان و هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آن حضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نامهای آنها را که به زیارت آن قبر می آیند از امت تو و به آن زیارت تقرب می جویند به سوی خدا و به سوی تو و نامهای پدران و خویشان و شهرهای ایشان را و روهای ایشان را مهر کنند به مهری از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته باشد که ای زیارت کننده قبر بهترین شهدا و فرزندان بهترین انبیا، چون

روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مهری که بر روی ایشان زده‌اند، نوری ساطع گردد که دیده‌های اهل محشر معروف باشند؛ و گویا می‌بینم تورا ای محمد در صحرای محشر در آبی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشم و علی در پیش روی ما باشد با ما و از ملائکه خدا آن قدر باشد که عدد ایشان را احصا نتوان کرد و ما گردیم در میان اهل محشر و نظر کنیم بر روی خلاق و بر روی هر که اثر آن مهر را مشاهده کنیم او را از احوال و شداید آن روز نجات دهیم و این است حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تورا ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزند زاده تو حسن و حسین را و نیت او از برای خدا خالص باشد؛ و زود باشد که سعی کنند و اهتمام نمایند گروهی از آنها که برایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده است که بر طرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سبب گریه من این

بود.

پس زینب گفت که: چون ابن ملجم علیه اللعنه پدرم را ضربت زد و اثر مرگ در او مشاهده کردم گفتم:

ای پدر بزرگوار، ام ایمن چنین حدیثی به من روایت کرده است و گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند و به مذلت و خواری شما را برند و از دشمنان خود خایف و ترسان باشید؛ پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید به حق آن خداوندی که جهان را شکافته است و خلایق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا دوستی به غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشند و چون حضرت رسول ﷺ این حدیث را نقل کرد از برای ما فرمود که در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد بر روی زمین [و] با فرزندان و برادران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت که: ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزندان آدم به آن رسیدیم و در هلاک کردن ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و همه را مستحق جهنم گردانیدیم مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده اند، پس تا توانید

سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان و
 بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید مردم را بر
 ضرر رسانیدن به ایشان و دوستان ایشان، تا کفر و ضلالت
 خلق مستحکم شود و از ایشان هیچکس نجات نیابد. و
 آن ملعون گمان خود را در اکثر مردم راست کرد، زیرا که با
 عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد و با
 محبت و موالات شما هیچ گناهی به غیر از کبایر ضرر
 نمی رساند.^۱

زایده گفت که چون حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)
 این حدیث را به من روایت کرد فرمود که:

۱. علامه مجلسی در مورد گوش فرادادن امام زین العابدین به حدیثی که عمه
 مکرمه شان برایشان روایت نمود، آورده اند: بدان اینکه سید الساجدین (علیه السلام) این
 خبر را از عمه مکرمه شان روایت می کنند منافاتی با این ندارد که پیش از آن به
 این خبر عالم بوده اند، زیرا گاه در روایت از دیگری مصلحتی هست و گاه نیز
 گوش سپردن به سخنی که انسان می داند تأثیری تازه در احوال حزن او دارد؛
 علاوه بر آنکه محتمل است گوش سپردن ایشان به این خبر برای آرام کردن دل
 عمه شان باشد رضی الله عنها. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۶۱^(۴۱)

این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در
طلب این حدیث بر شتران سواری شدی و یک سال در
زمین از شهر به شهر می تاختی هر آینه کم بود.^۱

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که چون حگام یزید پلید
علیه اللعنه والعذاب در مدینه کار را بر حضرت سید الشهداء صلوات الله
علیه تنگ کردند و خواستند از آن حضرت بیعت از برای آن ملعون بگیرند
و اگر ابا نماید او را به قتل آورند، حضرت اراده هجرت به سوی مکه معظمه
نمود و شب به نزد قبر جد بزرگوار خود سید انبیا آمد که آن حضرت را وداع
کند؛ نوری از قبر مقدس ساطع گردید و به استقبال آن حضرت آمد پس به
نزدیک ضریح مقدس آمد و نماز بسیار کرد^۲ و بعد از نماز گفت:

پروردگارا این قبر پیغمبر توست و من فرزند پیغمبر توام
و مرا امری عارض شده که تو بهتری دانی و می خواهی
مردم را امر کنم به نیکی ها و نهی کنم از بدی ها و کفر و
ضلالت بنی امیه را از میان خلق برطرف کنم؛ خداوند

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۰ (۴۲)

۲. الأمالی صدوق، ص ۱۵۰ (۴۳)

آنچه خیر من در آن است و به رضای تو و خوشنودی
پیغمبر تو مقرون است به پیش من آور.

و در آن حالت آن حضرت را خواب ربود و دید که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با گروهی عظیم از ملائکه که در پیش رو
و جانب چپ آن حضرت بودند آمدند و جگر گوشه خود را در
برگرفت و میان دودیده اش را بوسید و فرمود که:

ای حبیب من، گویا می بینم که در این زودی تو را ذبح
کنند و در خون خود بگردی در زمین کرب و بلا در میان گروهی
از امت من و تو تشنه باشی و تو را آب ندهند و بال تشنه و بدن
خسته تو را شهید کنند و با آن حال امید به شفاعت من داشته
باشند؛ هرگز شفاعت من به ایشان نرسد در قیامت. ای
حبیب دل من حسین، برادر و پدر و مادر تو آمده اند و مشتاق
لقای جان فزای تو اند و تو را در بهشت درجه ای چند هست که
به آن درجه ها نمی رسی مگر به شهادت.

پس سید شهید گفت: یا جداه، نمی خواهم به دنیا
برگردم و از جور اهل شقاق به تنگ آمده ام؛ مرا با خود^۱ به قبر

شریف خود ببر. حضرت رسول فرمود که: البته باید به دنیا برگردی تا به سعادت شهادت فایز گردی و ثواب های غیرمتناهی دریابی و حجت خدا بر خلق تمام کنی و توو پدرتو و عمّتو و عمّ پدرتو در قیامت بایکدیگر محشور خواهید شد به سوی اعلاّی درجات بهشت.^۱

و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که چون حضرت امام حسین (علیه السلام) از مدینه بیرون آمد افواج ملائکه حربها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند به نزد آن حضرت و سلام کردند و گفتند:

السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود؛ خدا ما را در موطن بسیار به یاری تو فرستاد و اکنون به یاری تو آمده ایم. حضرت فرمود که: وعده گاه ما و شما زمین کربلا است که در آنجا شهید خواهیم شد و محل دفن من آنجاست. گفتند: الحال هر امری که می خواهی در باب دشمنان خود بفرما تا به عمل آوریم.

فرمود که: به من دستی ندارند تا برسم به آنجا که محل دفن من است. پس گروه از جنیان به نزد آن حضرت آمدند

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸ (۴۴)

وگفتند: ای سید و آقای ما، ما شیعیان توایم و یاوران توایم؛ اگر حکم فرمایی که دشمنان تو را هلاک کنیم در همین ساعت، همه را به دار یوار می فرستیم و تو را از شر ایشان نجات می دهیم. حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود:

مگر نخوانده اید قرآن را که خدا بر جد من فرستاد که در آن می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»^۱ یعنی هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ هر چند در قصرهای محکم متحصّن شوید.^۲ اگر من در این مکان بمانم و حرکت نکنم پس به کی امتحان کرده خواهند شد این خلق تباه گمراه؟ و حجت خدا چگونه بر ایشان تمام خواهد شد؟ و کی ساکن قبر من خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیار کرده است در روزی که زمین را پهن کرده است، و آن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من گردانیده است و سبب ایمنی ایشان در دنیا و

۱. نساء، ۷۸

۲. در هر دو نسخه «شوند» مسجل شده بود که طبعاً با توجه به ما قبل و خود آیه «شوید» می باید باشد و همین را جایگزین کردیم.

عقبی ساخته است؟ و در روز دهم محرم من شهید
خواهم شد با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما
را به نزد یزید پلید خواهند برد. جنیان گفتند: به خدا
سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا، اگر نه این بود
که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه جمیع دشمنان تو
را می کشتیم پیش از آنکه به تو برسند.

حضرت فرمود که: به خدا سوگند که قدرت ما بر دفع
ایشان زیاده از قدرت شماست ولیکن می خواهیم که
حجت خدا را بر ایشان تمام کنم.^۱

و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون ذکر کرده ام^۲ و هر که در
آن کتاب رجوع نماید او را در هیچ باب شبهه نمی ماند و الله الموفق للخیر
والصواب والحمد لله أولاً و آخراً و الصلوة علی سید المرسلین محمد
و عترته الأطهرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین ابد الابدین. تمت.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ (۴۵)

۲. جلاء العیون، ص ۵۶۳، [فصل هشتم: در بیان آنکه مصیبت آن حضرت
عظیم ترین مصیبت هاست و بیان علت آنکه چرا حق تعالی منع نکرده قاتلان آن
حضرت را از قتل او، و رد قول آن جماعتی که می گویند آن حضرت شهید نشد و
در نظر مردم چنین نمود]

پیوست:

۱: تفسیر فرات الکوفي، ص ۲۹۴: [فرات] قال حدثني علي بن حمدون
[قال حدثنا علي بن محمد بن مروان قال حدثنا علي بن يزيد عن جرير عن
عبد الله بن وهب عن أبي هارون] عن أبي سعيد في قوله [تعالى] ﴿هَبْ لَنَا مِنْ
أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ قال النبي ﷺ قلت
[لجبرئيل عليه السلام] يا جبرئيل من أزواجنا قال خديجة، قال قلت ومن ذرياتنا قال
فاطمة، قلت ومن قرّة أعين، قال: الحسن والحسين، قلت واجعلنا للمتقين إماما
[ومن للمتقين إماما] قال: علي بن أبي طالب عليه السلام.

۲: البرهان في تفسير القرآن؛ ج ۳، ص ۷۰۰: ومن ذلك، ما رواه من
المخالفين ابن شيرويه الديلمي في كتاب (الفردوس) في الجزء الثاني، في
باب القاف: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ، في قول الله عز وجل: ﴿لَمْ
نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ قال: «ذلك يحيى، وقرّة عيني الحسين».

۳: رياض العلماء وحياض الفضلاء؛ ج ۶؛ ص ۱۱: هو يطلق على الشيخ
الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي صاحب من
لا يحضره الفقيه وغيره من الكتب. وقد يطلق نادرا على أخيه الحسين و
على أبيه علي...

۴: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷: بسم الله الرحمن الرحيم * هذا کتاب من الله العزيز الحکیم * - لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجاب و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم یا محمد أسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی انی أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارین و مدیل المظلومین و دیان الدین انی أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عدلی عذبتہ عذابا لا أعذبه أحدا من العالمین فیای فاعبد و علی فتوکل انی لم أبعث نبیا فأکملت أيامه و انقضت مدته إلا جعلت له وصیا و انی فضلتک علی الأنبیاء و فضلت وصیک علی الأوصیاء و أکرمتک بشبلیک و سبطیک حسن و حسین فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة أییه و جعلت حسینا خازن و حیي و أکرمتہ بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد و أرفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه و حجتی البالغة عنده بعترته أثیب و أعاقب أولهم علي سید العابدین و زین أولیائی الماضین و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمي و المعدن لحکمتي ... الخ

این نامه ای [مکتوبی] است که از خداوند عزیز حکیم برای محمد صلی الله علیه و آله بنده و نور و سفیر و حجاب و دلیل او، روح الامین آن را از نزد پروردگار عالمین آورده است، ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا شکرگزار و نعمت های مرا انکار مکن، به راستی، منم که الله هستم؛ الهی جز من نیست که [من] شکننده [قاصم] جباران هستم و مظلومان را دولت و غلبه می دهم و سزادهنده [سزا] هستم، به راستی منم الله، و جز من الهی نیست، هر که جز فضل مرا امید دارد و جز از عدل من ترسد، او را چنان کیفری دهم که هیچ

کدام از جهانیان را چنین کیفر نمی‌دهم، پس فقط مرا عبادت کن و تنها بر من توکل کن، به راستی، من پیغمبری مبعوث نکردم که روزگارش را به پایان رسانم و مدتش به سرآید جز آنکه برای او وصیی مقرر ساختم، و به راستی، من تو را بر پیغمبران، برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیاء برتری دادم و تو را به دوشیر- بچه‌ات - ارجمند ساختم و به دو سبطت [دخترزاده‌ات] حسن و حسین، حسن را پس از پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خویش قرار دادم، او را به شهادت گرامی داشتم و او را ختم به سعادت نمودم، پس او افضل کسانی است که شهید شدند و از همه شهیدان بلند پایه‌تر است، من کلمه تامه خود را همراه او قرار دادم و حجت بالغه خویش را نزد او نهادم؛ به سبب [حب و بغض] عترت او پاداش دهم و عقوبت کنم. اول آنان: علی سید عابدان و زینت اولیای گذشته است و [پس از او] پسرش که همانند جد محمودش است محمد باقر [شکافنده] علمم و معدن حکمت.

۵: الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۴۲۰: شهر المحرم: ... اليوم التاسع منه، یسمی «تاسوعاء» علی مثال «عاشوراء»، و هو یوم یصلّی فیهِ الزّهاد من الشّیعة. و اليوم العاشر منه، یسمی «عاشوراء»، و هو یوم مشهور الفضل ... و كانوا یعظّمون هذا اليوم، الی ان اتّفق فیهِ قتل الحسین بن علیّ بن ابی طالب بالطفّ، مع اهل بیت رسول الله، من آل ابی طالب (علیه السلام) اجمعین؛ و فعل به و بهم، ما لم یفعل فی جمیع الامم بأشرار الخلق، من القتل بالعطش و السیف و الإحراق بالنّار، و صلب الرّعوس، و إجراء الخیول علی الاجساد المؤرّبة، و هتك الستریسبی النساء و الاطفال، و حملهم مشهرین علی الجمال،

فتشاءموا به. فامّا بنو أميّة، فقد لبسوا فيه ما تجدد، وتزيّنوا، واكتحلوا، وعيدوا، وأقاموا الولائم والضيافات، وطعموا الحلاوى والظيبيات؛ وجرى الرسم فى «العامة»، على ذلك أيام ملكهم، وبقي فيهم بعد زواله عنهم.

٦: السيوطي، اللآلئ المصنوعة، ج ٢، ص ٩٢-٩٣: (حدثنا) أبو الفضل محمد بن ناصر أنبأنا أبو الحسين بن قريش أنبأنا أبو طالب محمد بن أحمد العشاري أنبأنا أبو بكر أحمد بن سلمان النجاد حدثنا إبراهيم الحربي حدثنا شريح ابن العمان حدثنا ابن أبي الزناد عن أبيه عن الأعرج عن أبي هريرة رضي الله عنه مرفوعاً: إن الله تعالى افترض على بني إسرائيل صوم يوم في السنة وهو يوم عاشوراء وهو اليوم العاشر من المحرم فصوموه ووسعوا على أهلِكُم فيه فإنه من وسع على أهله من ماله يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته فصوموه فإنه اليوم الذي تاب الله فيه على آدم وهو اليوم الذي رفع الله فيه إدريس مكاناً علياً وهو اليوم الذي نجى فيه إبراهيم من النار وهو اليوم الذي أخرج فيه نوحاً من السفينة وهو اليوم الذي أنزل الله فيه التوراة على موسى وفيه فدى الله إسماعيل من الذبح وهو اليوم الذي أخرج الله فيه يوسف من السجن وهو اليوم الذي رد الله على يعقوب بصره وهو اليوم الذي كشف الله فيه البلاء عن أيوب البلاء وهو اليوم الذي أخرج الله فيه يونس من بطن الحوت وهو اليوم الذي فلق الله فيه البحر لبني إسرائيل وهو اليوم الذي غفر الله فيه لمحمد ذنبه ما تقدم منه وما تأخروفي هذا اليوم عبر موسى البحر وفي هذا اليوم أنزل الله فيه التوبة على قوم يونس فمن صام هذا اليوم كان له كفارة أربعين سنة وهو أول يوم خلق الله من الدنيا يوم عاشوراء وأول مطر نزل من السماء يوم عاشوراء فمن صام يوم

عاشوراء فکانما صام الدهر كله وهو صوم الأنبياء ومن أحياء ليلة عاشوراء فکانما عبد الله مثل عبادة أهل السموات السبع ومن صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد مرة ومرة (قل هو الله أحد) غفر الله له ذنوب خمسين عاما ماضية وخمسين عاما مستقبلية وبنى الله له في الملاء الأعلى ألف منبر من نور ومن سقى شربة من ماء فکانما لم يعص الله طرفة عين ومن أشبع أهل بيت مساكين يوم عاشوراء مر على السراط كالبرق الخاطف ومن تصدق بصدقة فکانما لم يرد سائلا قط ومن اغتسل يوم عاشوراء لم يمرض إلا مرض الموت ومن اكتحل يوم عاشوراء لم ترمد عيناه تلك السنة كلها ومن أمر يده على رأس يتيم فکانما أمرها على يتامى ولد آدم كلهم ومن عاد مريضا يوم عاشوراء فکانما عاد مرضى ولد آدم كلهم.

٧: وسائل الشيعة: ج ١٤، باب ٦٦، استحباب البكاء لقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٥٠٤: قَالَ الْإِمَامُ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ: كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى صَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ (عليه السلام).

٨: بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٣٤٦: اعلم أن الغلو في النبي والأئمة (عليهم السلام) إنما يكون بالقول بالوهميتهم أو بكونهم شركاء الله تعالى في المعبودية أو في الخلق و الرزق أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة (عليهم السلام) أنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ

أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصي.

والقول بكل منها إلحاد وكفرو خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها وقد عرفت أن الأئمة عليهم السلام تبرءوا منهم وحكموا بكفرهم وأمروا بقتلهم وإن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة.

٩: وأما التفويض فيطلق على معان بعضها منفي عنهم عليهم السلام وبعضها مثبت لهم فالأول التفويض في الخلق والرزق والتربية والإماتة والإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم وفوض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون ويرزقون ويميتون ويحيون وهذا الكلام يحتمل وجهين:

أحدهما أن يقال إنهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم وإرادتهم وهم الفاعلون حقيقة وهذا كفر صريح دلت على استحالته الأدلة العقلية والنقلية ولا يستريب عاقل في كفر من قال به.

وثانيهما أن الله تعالى يفعل ذلك مقارنا لإرادتهم كشق القمر وإحياء الموتى وقلب العصا حية وغير ذلك من المعجزات فإن جميع ذلك إنما تحصل بقدرته تعالى مقارنا لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يابى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم وأكملهم وألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارنا لإرادتهم ومشيتهم.

وهذا وإن كان العقل لا يعارضه كفاحا لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهرا بل صراحا مع أن القول به قول بما لا يعلم

إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم وما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات وأنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسموات ويطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات وأنهم إذا شاءوا أمرا لا يرد الله مشيتهم ولكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله.

وأما ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة والروح لكل أمر إليهم وأنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلك لمدخليتهم في ذلك ولا الاستشارة بهم بل له الخلق والأمر تعالى شأنه وليس ذلك إلا لتشريفهم وإكرامهم وإظهار رفعة مقامهم.

الثاني التفويض في أمر الدين وهذا أيضا يحتمل وجهين.

أحدهما أن يكون الله تعالى فوض إلى النبي والأئمة (عليهم السلام) عموما أن يحلوا ما شاءوا ويحرموا ما شاءوا من غير وحي وإلهام أو يغيروا ما أوحى إليهم بأرائهم وهذا باطل لا يقول به عاقل فإن النبي (صلى الله عليه وآله) كان ينتظر الوحي أياما كثيرة لجواب سائل ولا يجيبه من عنده وقد قال تعالى ﴿وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى﴾ وثانيهما أنه تعالى لما أكمل نبيه (صلى الله عليه وآله) بحيث لم يكن يختار من الأمور شيئا إلا ما يوافق الحق والصواب ولا يحل بباله ما يخالف مشيته تعالى في كل باب فوض إليه تعيين بعض الأمور كالزيادة في الصلاة وتعيين النوافل في الصلاة والصوم وطعمة الجد وغير ذلك مما مضى وسيأتي إظهار الشرفه وكرامته عنده ولم يكن أصل التعيين إلا بالوحي ولم يكن

الاختيار إلا بإلهام ثم كان يؤكد ما اختاره ص بالوحي ولا فساد في ذلك عقلا وقد دلت النصوص المستفيضة عليه مما تقدم في هذا الباب وفي أبواب فضائل نبينا ﷺ من المجلد السادس.

ولعل الصدوق رحمه الله أيضا إنما نفى المعنى الأول حيث قال في الفقيه وقد فوض الله عز وجل إلى نبيه ﷺ أمر دينه ولم يفوض إليه تعدي حدوده وأيضا هو رحمه الله قد روى كثيرا من أخبار التفويض في كتبه ولم يتعرض لتأويلها.

الثالث تفويض أمور الخلق إليهم من سياستهم وتأديبهم وتكميلهم وتعليمهم وأمر الخلق بإطاعتهم فيما أحبوا وكرهوا وفيما علموا جهة المصلحة فيه وما يعلموا وهذا حق لقوله تعالى ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وغير ذلك من الآيات والأخبار وعليه يحمل قولهم عليه السلام نحن المحللون حلاله والمحرمون حرامه أي بيانهما علينا ويجب على الناس الرجوع فيهما إلينا وبهذا الوجه ورد خبر أبي إسحاق والميثمي.

الرابع تفويض بيان العلوم والأحكام بما رأوا المصلحة فيها بسبب اختلاف عقولهم أو بسبب التقية فيفتون بعض الناس بالواقع من الأحكام وبعضهم بالتقية ويبينون تفسير الآيات وتأويلها وبيان المعارف بحسب ما يحتمل عقل كل سائل ولهم أن يبينوا ولهم أن يسكتوا كما ورد في أخبار كثيرة عليكم المسألة وليس علينا الجواب.

كل ذلك بحسب ما يريهم الله من مصالح الوقت كما ورد في خبر ابن أشيم وغيره وهو أحد معاني خبر محمد بن سنان في تأويل قوله تعالى

﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ ولعل تخصيصه بالنبي ﷺ والأئمة عليهم السلام لعدم تيسر هذه التوسعة لسائر الأنبياء والأوصياء عليهم السلام بل كانوا مكلفين بعدم التقية في بعض الموارد وإن أصابهم الضرر والتفويض بهذا المعنى أيضا ثابت حق بالأخبار المستفيضة.

الخامس الاختيار في أن يحكموا بظاهر الشريعة أو بعلمهم وبما يلهمهم الله من الواقع ومخ الحق في كل واقعة وهذا أظهر محامل خبر ابن سنان وعليه أيضا دلت الأخبار.

السادس التفويض في العطاء فإن الله تعالى خلق لهم الأرض وما فيها وجعل لهم الأنفال والخمس والصفايا وغيرها فلهم أن يعطوا ما شاءوا ويمنعوا ما شاءوا كما مرفي خبر الثمالي وسيأتي في مواضعه وإذا أحطت خبرا بما ذكرنا من معاني التفويض سهل عليك فهم الأخبار الواردة فيه وعرفت ضعف قول من نفى التفويض مطلقا ولما يحط بمعانيه. بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٣٤٧

١٠: علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٥: باب العلة التي من أجلها صار يوم عاشوراء أعظم الأيام مصيبة؛ حدثنا محمد بن علي بن بشار القزويني رضي الله عنه قال حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد القزويني قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي قال حدثنا سليمان بن عبد الله الخزاز الكوفي قال حدثنا عبد الله بن الفضل الهاشمي قال قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يا ابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة وغم وجزع وبكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله ﷺ واليوم الذي مات فيه فاطمة عليها السلام واليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام واليوم

الذي قتل فيه الحسن عليه السلام بالسم فقال إن يوم الحسين عليه السلام أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام وذلك أن أصحاب الكساء الذي كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كانوا خمسة فلما مضى عنهم النبي ﷺ بقي أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهما السلام فكان فيهم للناس عزاء وسلوة فلما مضت فاطمة عليها السلام كان في أمير المؤمنين والحسن والحسين للناس عزاء وسلوة فلما مضى منهم أمير المؤمنين عليه السلام كان للناس في الحسن والحسين عزاء وسلوة فلما قتل الحسن عليه السلام لم يكن بقي من أهل الكساء أحد للناس فيه بعده عزاء وسلوة فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاءه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فلم لم يكن للناس في علي بن الحسين عزاء وسلوة مثل ما كان لهم في آبائه فقال بلى إن علي بن الحسين كان سيد العابدين وإماما وحجة على الخلق بعد آبائه الماضين ولكنه لم يلق رسول الله ﷺ ولم يسمع منه وكان علمه وراثته عن أبيه عن جده عن النبي ﷺ وكان أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهما السلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله ﷺ في أحوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله ﷺ وقول رسول الله له وفيه فلما مضوا فقد الناس مشاهدة الأكرمين على الله عز وجل ولم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فلذلك صار يومه أعظم الأيام مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فكيف سمت العامة يوم عاشوراء يوم بركة فبكى عليه السلام

ثم قال لما قتل الحسين (عليه السلام) تقرب الناس بالشام إلى يزيد فوضعوا له الأخبار وأخذوا عليه الجوائز من الأموال فكان مما وضعوا له أمر هذا اليوم وأنه يوم بركة ليعدل الناس فيه من الجزع والبكاء والمصيبة والحزن إلى الفرح والسرور والتبرك والاستعداد فيه حكم الله ما بيننا وبينهم قال ثم قال (عليه السلام) يا ابن عم وإن ذلك لأقل ضررا على الإسلام وأهله مما وضعه قوم انتحلوا مودتنا وزعموا أنهم يدينون بموالائنا ويقولون يا مامتنا زعموا أن الحسين (عليه السلام) لم يقتل وأنه شبه للناس أمره كعيسى ابن مريم فلا لائمة إذن على بني أمية ولا عتب على زعمهم يا ابن عم من زعم أن الحسين (عليه السلام) لم يقتل فقد كذب رسول الله ﷺ وعليه كذب من بعده الأئمة (عليهم السلام) في إخبارهم بقتله ومن كذبهم فهو كافر بالله العظيم ودمه مباح لكل من سمع ذلك منه قال عبد الله بن الفضل فقلت له يا ابن رسول الله فما تقول في قوم من شيعتك يقولون به فقال ع ما هؤلاء من شيعتي وإنني بريء منهم كذا وكذا وكذا وكذا وإبطال القرآن والجنة والنار قال فقلت فقول الله تعالى ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين قال إن أولئك مسخو ثلاثة أيام ثم ماتوا ولم يتناسلوا وإن القردة اليوم مثل أولئك وكذلك الخنازير وسائر المسوخ ما وجد منها اليوم من شيء فهو مثله لا يحل أن يؤكل لحمه ثم قال لعن الله الغلاة والمفوضة فإنهم صغروا عصيان الله وكفروا به وأشركوا وضلوا وأضلوا فرارا من إقامة الفرائض وأداء الحقوق.

١١: الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ٢، ص ٤٦٩: محمد بن يعقوب الكليني عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان

العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي
فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام أما ما سألت عنه أرشدك الله و
ثبتك ووقاك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبني عمنا فاعلم أنه ليس
بين الله عز وجل وبين أحد قرابة ومن أنكرني فليس مني وسيله سبيل ابن
نوح وأما سبيل ابن عمي جعفر وولده فسبيل إخوة يوسف عليه السلام وأما الفقاع
فشربه حرام ولا بأس بالشلماب وأما أموالكم فلا نقبلها إلا لتطهروا فمن شاء
فليصل ومن شاء فليقطع وما آتانا الله خير مما آتاكم وأما ظهور الفرج فإنه إلى
الله وكذب الوقتون - وأما قول من زعم أن الحسين لم يقتل فكفروا وتكذيب و
ضلال وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي
عليكم وأنا حجة الله وأما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه وعن أبيه
من قبل فإنه ثقتي وكتابه كتابي وأما محمد بن علي بن مهزيار الأهوازي
فسيصلح الله قلبه ويزيل عنه شكه وأما ما وصلنا به فلا قبول عندنا إلا لما
طاب وطهر وثن المغنية حرام وأما محمد بن شاذان بن نعيم فإنه رجل من
شيعتنا أهل البيت وأما أبو الخطاب محمد بن أبي زينب الأجدع ملعون و
أصحابه ملعونون فلا تجالس أهل مقاتلهم فإنني منهم بريء وآبائي عليهم السلام منهم
براء - وأما المتلبسون بأموالنا - فمن استحل منها شيئا فأكله فإنما يأكل
النيران وأما الخمس فقد أبيح لشيعتنا وجعلوا منه في حل إلى وقت ظهور
أمرنا لتطيب ولادتهم ولا تخبث وأما ندامة قوم شكوا في دين الله على ما
وصلونا به فقد أقلنا من استقال فلا حاجة إلى صلة الشاكين وأما علة ما وقع
من الغيبة فإن الله عز وجل يقول يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد

لكم تسؤكم إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقد وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه وإنني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي وأما وجه الانتفاع بي في غيبتني فكالانتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الأبصار السحاب وإنني لأمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء فأغلقوا أبواب السؤال عما لا يعينكم ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليكم يا إسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى.

١٢: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٠٣: حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي قال حدثني أبي عن أحمد بن علي الأنصاري عن أبي الصلت الهروي قال: قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله إن في سواد الكوفة قوما يزعمون أن النبي صلى الله عليه وآله لم يقع عليه السهو في صلاته فقال كذبوا لعنهم الله إن الذي لا يسهو هو الله الذي لا إله إلا هو قال قلت يا ابن رسول الله وفيهم قوما يزعمون أن الحسين بن علي عليه السلام لم يقتل وأنه ألقى شبهه على حنظلة بن أسعد الشامي وأنه رفع إلى السماء كما رفع عيسى ابن مريم عليه السلام ويحتجون بهذه الآية ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا فقال كذبوا عليهم غضب الله و لعنته وكفروا بتكذيبهم لنبي الله صلى الله عليه وآله في إخباره بأن الحسين بن علي عليه السلام سيقتل والله لقد قتل الحسين عليه السلام وقتل من كان خيرا من الحسين أمير المؤمنين والحسن بن علي عليه السلام وما منا إلا مقتول وإنني والله لمقتول بالسم باغتيال من يغتالني أعرف ذلك بعهد معهود إلي من رسول الله ص أخبره به جبرئيل عن رب العالمين عز وجل وأما قول الله عز وجل ولن يجعل الله

للكافرين على المؤمنين سبيلا فإنه يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجة ولقد أخبر الله عزو جل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق ومع قتلهم إياهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليه السلام سبيلا من طريق الحجة.

١٣: كمال الدين وتمام النعمة؛ ج ٢؛ ص ٥٠٧: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه مع جماعة فيهم علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال له إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له سل عما بدا لك فقال الرجل أخبرني عن الحسين بن علي عليه السلام هو ولي الله قال نعم قال أخبرني عن قاتله أهو عدو الله قال نعم قال الرجل فهل يجوز أن يسلط الله عزو جل عدوه على وليه فقال له أبو القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه أفهم عني ما أقول لك اعلم أن الله عزو جل لا يخاطب الناس بمشاهدة العيان ولا يشافهم بالكلام ولكنه جل جلاله يبعث إليهم رسلا من أجناسهم و أصنافهم بشرا مثلهم ولو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم وصورهم لنفروا عنهم ولم يقبلوا منهم فلما جاءوهم وكانوا من جنسهم يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق قالوا لهم أنتم بشر مثلنا ولا نقبل منكم - حتى تأتونا بشيء نعجز أن نأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لا نقدر عليه فجعل الله عزو جل لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها فمنهم من جاء بالطوفان بعد الإنذار والإعذار فغرق جميع من طغى وتمرد ومنهم من ألقى في النار فكانت بردا وسلاما ومنهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة وأجرى من ضرعها لبنا ومنهم من فلق له البحر وفجر له من الحجر العيون وجعل له العصا اليابسة

ثعبانا تلقف ما يأفكون و منهم من أبرأ الأكمه والأبرص وأحيا الموتى بإذن الله وأنبأهم بما يأكلون وما يدخرون في بيوتهم و منهم من انشق له القمر وكلمته البهائم مثل البعير والذئب وغير ذلك فلما أتوا بمثل ذلك وعجز الخلق عن أمرهم وعن أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله عز وجل ولطفه بعباده وحكمته أن جعل أنبياءه مع هذه القدرة والمعجزات في حالة غالبين وفي أخرى مغلوبين وفي حال قاهرين وفي أخرى مقهورين ولو جعلهم الله عز وجل في جميع أحوالهم غالبين وقاهرين ولم يبتلهم ولم يمتحنهم لاتخذهم الناس آلهة من دون الله عز وجل ولما عرف فضل صبرهم على البلاء والمحن والاختبار ولكنه عز وجل جعل أحوالهم في ذلك كأحوال غيرهم ليكونوا في حال المحنة والبلوى صابرين وفي حال العافية والظهور على الأعداء شاكرين ويكونوا في جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين ولا متجبرين وليعلم العباد أن لهم إلهاً هو خالقهم ومدبرهم فيعبده ويطيعوا رسله وتكون حجة الله ثابتة على من تجاوز الحد فيهم وادعى لهم الربوبية أو عاند أو خالف وعصى وجحد بما أتت به الرسل والأنبياء ﷺ ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة - قال محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه فعدت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح قدس الله روحه من الغد وأنا أقول في نفسي أتراه ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتدأني فقال لي يا محمد بن إبراهيم لأن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوي بي الريح في مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله عز وجل برأيي أو من عند نفسي بل ذلك عن الأصل ومسموع عن الحجة ص .

٣٣١٤ عبد الله مامقاني، تنقيح المقال، ج ٢٢، ص ٧٠: أن أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه كان وكيلاً لأبي جعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه سنين كثيرة، ينظر له في أملاكه ويلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة، وكان خصباً به، حتى أنه كان يحدثه بما يجري بينه وبين جواريه لقربه منه وانسه.

وكان يدفع إليه في كل شهر ثلاثين ديناراً رزقاً له، غير ما يصل إليه من الوزراء والرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات.. وغيرهم لجأه ولموضعه، و جلالة محلّه عندهم، فحصل في أنفس الشيعة محصلاً جليلاً، لمعرفتهم باختصاصه إياه، وتوثيقه عندهم، ونشر فضله ودينه، وما كان يحتمله من هذا الأمر، فتمهدت له الحال في طول حياة العمري إلى أن انتهت الوصية إليه بالنص عليه، فلم تختلف الشيعة في أمره، وكان أبو القاسم هذا من أعقل الناس عند المخالف والموافق، ويستعمل التقية. وكانت العامة -أيضاً- تعظمه، وقد أقام العمري الحسين هذا مقامه بعده بأمر من الإمام صلوات الله عليه، فقال لجماعة من وجوه الشيعة وشيوخها: إن حدث عليّ حدث الموت، فالأمر إلى أبي القاسم بن روح بن أبي بحر النوبختي، فقد أمرت أن أجعله في موضع من بعدي، فارجعوا إليه، وعولوا في أموركم عليه، وهو القائم مقامي، والسفير بينكم وبين صاحب الأمر، فسلمت الشيعة في ذلك، ولم ينكروا ولم يشكوا، وإنما سلم الأمر إليه بأمر من الحجة المنتظر عجل الله تعالى فرجه، وإلا فكان اتصال جعفر بن أحمد بن متيل به أزيد بكثير من الحسين بن روح، حتى بلغ أمر العمري في أواخر عمره إلى أنه لا يأكل طعاماً إلا ما

أصلح في منزل جعفر بن أحمد بن متيل، ولذا لم تكن الشيعة تشكّ في أنّ الذي يقوم مقامه هو جعفر، لكن الاختيار منه صلوات الله عليه وقع على الحسين، فكان جعفر بن يدي الحسين، كما كان بين يدي العمري، إلى أن توفي الحسين سنة: ست وعشرين وثلاثمائة، فكانت مدّة سفارته إحدى أو اثنتي وعشرين سنة، وروي أنّ محمّد بن عثمان كان قبل موته بسنتين أو ثلاث يرجع الأمر إلى الحسين بن روح.

١٥: الكافي، ج ٨، ص ١٨٥: علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال إن رسول الله ﷺ سأل جبرئيل ع كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال يا محمد إن صالحا بعث إلى قومه وهو ابن ست عشرة سنة فلبث فيهم حتى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير قال وكان لهم سبعون صنما يعبدونها من دون الله عز وجل فلما رأى ذلك منهم قال يا قوم بعثت إليكم وأنا ابن ست عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتكموني الساعة وإن شئتم سألت ألهتكم فإن أجابتنني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم وسئمتوني قالوا قد أنصفت يا صالح فاتعدوا ليوم يخرجون فيه قال فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثم قربوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشربوا فلما أن فرغوا دعوه فقالوا يا صالح سل فقال لكبيرهم ما اسم هذا قالوا فلان فقال له صالح يا فلان أجب فلم يجبه فقال صالح ما له لا يجيب قالوا ادع غيره قال فدعاها كلها بأسمائها فلم يجبه منها شيء فأقبلوا على أصنامهم فقالوا لها مالك لا تجيبين صالحا فلم

تجب فقالوا تنح عنا ودعنا وآلهتنا ساعة ثم نحوا بسطهم وفرشهم ونحوا ثيابهم وتمرغوا على التراب و طرحوا التراب على رؤوسهم وقالوا لأصنامهم لئن لم تجبن صالحا اليوم لتفضحن قال ثم دعوه فقالوا يا صالح ادعها فدعاها فلم تجبه فقال لهم يا قوم قد ذهب صدر النهار ولا أرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتى أدعو الهي فيجيبكم الساعة فانتدب له منهم سبعون رجلا من كبارائهم والمنظور إليهم منهم فقالوا يا صالح نحن نسألك فإن أجابك ربك اتبعناك وأجنبناك وبياعك جميع أهل قريتنا فقال لهم صالح عليه السلام سلوني ما شئتم فقالوا تقدم بنا إلى هذا الجبل وكان الجبل قريبا منهم فانطلق معهم صالح فلما انتهوا إلى الجبل قالوا يا صالح ادع لنا ربك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيها ميل فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئا يعظم علي ويهون على ربي جل وعز قال فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعا كادت تطير منه عقولهم لما سمعوا ذلك ثم اضطرب ذلك الجبل اضطرابا شديدا كالمرأة إذا أخذها المخاض ثم لم يفجأهم إلا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت رقبتها حتى اجترت ثم خرج سائر جسدها ثم استوت قائمة على الأرض فلما رأوا ذلك قالوا يا صالح ما أسرع ما أجابك ربك ادع لنا ربك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عز وجل ذلك فرمت به فذب حولها فقال لهم يا قوم أ بقي شيء قالوا لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا ويؤمنون بك قال فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتى ارتد منهم أربعة وستون رجلا وقالوا سحروا

كذب قالوا فانتھوا إلى الجميع فقال الستة حق وقال الجميع كذب وسحر قال فانصرفوا على ذلك ثم ارتاب من الستة واحد فكان فيمن عقرها.

۱۶: معاني الأخبار، ص ۳۸۳: حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل - وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير رأيته ما أصاب عليا وأهل بيته هو بما كسبت أيديهم وهم أهل بيت طهارة معصومون فقال إن رسول الله ص كان يتوب إلى الله عز وجل ويستغفره في كل يوم وليلة مائة مرة من غير ذنب إن الله عز وجل يخص أوليائه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

۱۷: تكملة أمل الآمل، ج ۳، ص ۳۱۸: عبد الله بن جعفر بن الحسين بن مالك بن جامع الحميري، أبو العباس القمي شيخ القميين ووجههم. قدم الكوفة سنة نيف وتسعين ومائتين وسمع أهلها منه فأكثر. وصنف كتباً كثيرة كما في (جش). ثقة من أصحاب أبي محمد العسكري عليه السلام كما في (ست) ووثقه الشيخ أيضاً في كتاب الرجال. وفي المقابيس، قال النجاشي: إن الحميري كان ثقة وجهها، كاتب صاحب الأمر، وسأله مسائل في أبواب الشريعة. وقال لنا أحمد بن الحسين: وقعت هذه المسائل إلي في أصلها، والتوقيعات بين السطور. انتهى.

ووثقه ابن طائوس في فرج المهموم، فقال: الحميري الثقة المعتمد عليه عبد الله بن جعفر الحميري. انتهى. وما في مجمع الرجال عن (كش) أنه من

أصحاب الإمام الرضا سهو. نعم، رأيت رواية عن أبي الحسن الثالث وأبي محمد عليهما السلام، وله كتاب قرب الإسناد، وهو من الآثار الباقية إلى اليوم بحمد الله جل جلاله.

١٨: الكافي، ج ٢، ص ٥٠٤: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمار عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ص يستغفر الله عز وجل في كل يوم سبعين مرة ويتوب إلى الله عز وجل سبعين مرة قال قلت كان يقول - أستغفر الله وأتوب إليه قال كان يقول أستغفر الله أستغفر الله سبعين مرة ويقول وأتوب إلى الله وأتوب إلى الله سبعين مرة.

١٩: الاخبار الواردة في الرجال وفي كتب الاخبار بما تواتر في مدحه حتى أنه يظهر منها أنه كان أجل وأحسن من زرارة.

محمد باقر الوحيد البهبهاني، تعلية على منهج المقال، ص ١٥٩

٢٠: بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليه السلام، ج ١، ص ٥-١٢٤: حدثنا أحمد بن محمد ومحمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن ضريس قال: قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول وأناس من أصحابه حوله إني أعجب من قوم يتولوننا ويجعلوننا أئمة ويصفون بأن طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله ثم يكسرون حجتهم ويخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصون حقنا ويعيبون ذلك علينا من أعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لأمرنا أترون أن الله تبارك وتعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات والأرض ويقطع عنهم مواد العلم فيما يرد

عليهم مما فيه قوام دينهم فقال له حمران جعلت فداك يا أبا جعفر رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب (عليه السلام) والحسن والحسين ع و خروجهم و قيامهم بدين الله و ما أصيبوا به من قبل [قتل] الطواغيت إياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا فقال أبو جعفر ع يا حمران إن الله تبارك و تعالى قد كان قدر ذلك عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه ثم أجره فتقدم [فبتقدم] على [علم من] رسول الله إليهم في ذلك قام علي و الحسن و الحسين ص و يعلم [بعلم] صمت من صمت منا و لو أنهم يا حمران حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله و إظهار الطواغيت عليهم سألوا الله دفع ذلك عنهم و ألحوا فيه في إزالة ملك الطواغيت إذا لأجابهم و دفع ذلك عنهم ثم كان انقضاء مدة الطواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدد و ما كان الذي أصابهم من ذلك يا حمران لذنوب اقترفوه و لا لعقوبة معصية خالفوا الله فيها و لكن لمنازل و كرامة من الله أراد أن يبلغها [يبلغوها] فلا تذهبن فيهم المذاهب بك.

۲۱: أمالي صدوق، ص ۱۵۲: فجاءه النبي ﷺ و هو في منامه فأخذ الحسين (عليه السلام) و ضمه إلى صدره و جعل يقبل عينيه و يقول بأبي أنت كأني أراك مرملا بدمك بين عصابة من هذه الأمة يرجون شفاعتي ما لهم عند الله من خلاق يا بني إنك قادم على أبيك و أمك و أخيك و هم مشتاقون إليك و إن لك في الجنة درجات لا تنالها إلا بالشهادة.

٢٣: علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٩: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن أبيه عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قلت له أخبرني عن أصحاب الحسين (عليه السلام) وإقدامهم على الموت فقال إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر إلى حوراء يعانقها وإلى مكانه من الجنة.

٢٤: أفندي، رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ٤١٩: الشيخ الامام الفقيه قطب الدين أبو الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي فاضل عالم متبحر فقيه محدث متكلم بصير بالاخبار شاعر، ويقال انه «ره» كان تلميذ تلامذة شيخنا المفيد. قال صاحب مختصر تاريخ ابن خلكان في ترجمة ابن الراوندي المعروف بالزندقة ان «راوند» بفتح الراء والواو قرية من قاسان بنواحي اصبهان، ولاوند أيضا ناحية ظاهر نيسابور، وقاسان بالسين المهملة غير قاشان بالمعجمة المجاور لقم - انتهى.

وقال صاحب كتاب نظام الاقوال: ان القطب الراوندي دفن في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها وعلى أبيها السلام - انتهى.

وقال شيخنا البهائي في حواشي فهرس الشيخ منتجب الدين عند ترجمة القطب الراوندي هذا على ما وجدته بخط تلميذه المولى محمد رضا المشهدي في بلدة تبريز ما هذا لفظه: الظاهر أنه منسوب الى راوند قرية من قرى كاشان وهو مدفون بقم في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها وعلى أبيها وأخيها - انتهى.

ثم ان المولى حشري الشاعر المشهور نقل في كتاب تذكرة الاولياء في
أحوال العلماء أن قبر القطب الراوندي في قرية خسرو شاه من توابع تبريز.
أقول: وأنا أيضا رأيت قبرا بتلك القرية يعرف عند أهلها بأنه قبر القطب
الراوندي و كانوا يزورونه فيه وقد زرته أنا أيضا فيه، ولا يبعد أن يكون أحدهما
قبر الشيخ قطب الدين الراوندي والثاني قبر السيد فضل الله الراوندي أو
أحدهما قبر أحد أولاده المذكورين أو قبر والده أو جده والآخر قبره، وفيها أيضا
كان قبر سلا ابن عبد العزيز الديلمي على ما سيجيء في ترجمته. والله يعلم.
فلاحظ.

وله من المؤلفات كتاب منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة معروف، و
قد رأيت في استرabad والنسخة عتيقة جدا ولعلها كتبت في عصر المؤلف، و
هو الذي شرح أولا هذا الكتاب، وكثيرا ما يناقش معه ابن ابى الحديد
المعتزلي في شرحه عليه، ويروي هذا الشيخ نهج البلاغة عن مؤلفه
بواسطتين.

وله رسالة في عدد المسائل التي وقع الخلاف فيها بين المرتضى والشيخ
المفيد استاده في أصول المسائل الكلامية، نسبها اليه جماعة منهم ابن
طاوس في كشف المحجة، فقال في بحث ذم علم الكلام منه ان القطب
الراوندي قد ألف كتابا في الاختلاف الواقع بين الشيخ المفيد والسيد
المرتضى في الكلام فذكر فيه خمسا وتسعين مسألة، ثم قال القطب: ولو
استوفينا كلما اختلفا فيه لطال الكتاب - انتهى.

وقد تصدى جماعة من الخاصة والعامة لتأليف كتاب تهافت الفلاسفة وافراده بالتصنيف سوى ما أدرجوه في كتبهم الكلامية، فأما من الخاصة فمنهم هذا الشيخ ومنهم - الخ. وأما من العامة فأول من تعرض لذلك فهو الفارابي وقد رد عليه الحكيم ابن رشد المغربي بتأليف كتاب حجية للحكماء، ثم المولى خواجه زاده والمولى على الطوسي في بلاد الروم بأمر السلطان محمد فاتح القسطنطينية في عصر واحد.

وكتاب الخرائج والجرائح للشيخ الامام قطب الدين ابى الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي، وكتاب قصص الانبياء له أيضا على ما يظهر من أسانيد الكتاب واشتهر أيضا، ولا يبعد أن يكون تأليف فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسيني الراوندي كما يظهر من بعض أسانيد السيد ابن طاوس، وقد صرح بكونه منه في رسالة النجوم وكتاب فلاح السائل، والامرفيه هين لكونه مقصورا على القصص وأخباره جلها مأخوذة من كتب الصدوق - انتهى.

وأقول: لكن قد صرح ابن طاوس نفسه أيضا في كتاب مهج الدعوات بأن كتاب قصص الانبياء تأليف سعيد بن هبة الله الراوندي، والقول بأن لكل منهما كتابا في هذا المعنى ممكن، لكن بعيد. فتأمل.

٢٥: الخرائج والجرائح؛ ج ٢؛ ص ٨٤٧؛ وعن سعد بن عبد الله حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى حدثنا الحسين بن سعيد حدثنا النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي قال قال علي بن الحسين عليه السلام كنت مع أبي الليلة التي قتل صبيحتها فقال لأصحابه هذا الليل فاتخذوه

جملاً فإن القوم إنما يريدونني ولو قتلوني لم يلتفتوا إليكم وأنتم في حل وسعة فقالوا لا والله لا يكون هذا أبداً قال إنكم تقتلون غداً كذلك لا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك ثم دعا وقال لهم ارفعوا رؤوسكم وانظروا- فجعلوا ينظرون إلى مواضعهم ومنازلهم من الجنة وهو يقول لهم هذا منزلك يا فلان وهذا قصرك يا فلان وهذه درجتك يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف بصدرة ووجهه ليصل إلى منزله من الجنة.

۲۶: معاني الأخبار، ص ۲۸۸: قال علي بن الحسين (عليه السلام) لما اشتد الأمر بالحسين بن علي بن أبي طالب (عليه السلام) نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم وارتعدت فرائصهم ووجبت قلوبهم وكان الحسين (عليه السلام) وبعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم وتهدأ جوارحهم وتسكن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا يبالي بالموت فقال لهم الحسين (عليه السلام) صبرا بني الكرام فما الموت إلا قنطرة تعبر بكم عن البؤس والضراء إلى الجنان الواسعة والنعيم الدائمة فأياكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر وما هو لأعدائكم إلا كمن ينتقل من قصر إلى سجن وعذاب- إن أبي حدثني عن رسول الله ﷺ أن الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر والموت جسر هؤلاء إلى جناتهم وجسر هؤلاء إلى جحيمهم ما كذبت ولا كذبت.

۲۷: عبدالله مامقاني، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۱۳، ص ۲۵۶: و الثمالي: نسبة إلى ثماله- بالشاء المثلثة المضمومة على الأصح، والمفتوحة على ضبط ابن خلكان، والميم، والألف، واللام، والهاء- وهولقب عوف

بن أسلم بن أحجن بن كعب بن الحرث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الأزد، أبي بطن من الأزد، وهم رهط أبي حمزة المعروف، ولقب عوف ب: الشمالي؛ لأنه أطعم قومه وسقاهاهم لبنا بثمانته - أي برغوته -.

وصرح الصدوق رحمه الله بعدم كون أبي حمزة من بني ثماله، حيث قال في المشيخة: هو من حي بني ثعل، ونسب إلى ثماله؛ لأن داره كانت فيهم. قلت: ثعل - كصرد - ابن جرم بن عمرو بن الغوث، حي من طي، وعليه فلا يكون أبو حمزة أزديا عند التحقيق بل من بني طي، وطي من كهلان و ليسوا من الأزد. قد عدّه الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: من أصحاب السجاد عليه السلام بقوله: ثابت بن أبي صفية دينار الشمالي الأزدى، يكنى: أبا حمزة الكوفي، مات سنة خمس ومائة. انتهى.

وأقول: لازم تاريخه قدس سره مرتين وفاة أبي حمزة سنة مائة وخمسة، هو كون قول من قال ببقائه إلى زمان الكاظم عليه السلام اشتباها صرفاً؛ ضرورة أن وفاة الصادق عليه السلام في سنة مائة وثمان وأربعين، وذلك بعد وفاة أبي حمزة بثلاث وأربعين سنة، فكيف يعقل دركه لزمان الكاظم عليه السلام، بل مقتضى تاريخ وفاة الباقر عليه السلام - وهو سنة مائة وأربع عشرة، أو ست عشرة، أو سبع عشرة - هو عدم دركه لزمان الصادق عليه السلام، فلا وجه لعد الشيخ رحمه الله إياه من أصحاب الصادق عليه السلام مع ضبطه تاريخ وفاة أبي حمزة بمائة وخمس، وكأنه غفل عن مبدأ زمان إمامة الصادق عليه السلام. هذا؛ ولكنني قد راجعت بعد ذلك نسخاً من رجال الشيخ رحمه الله فوجدت في عدة نسخ معتمدة منه في طي أصحاب الصادق عليه السلام إبدال (الخمس) ب: (الخمسين) في

تاريخ وفاته، وعليه فلا شك في دركه لسنتين من زمان الكاظم (عليه السلام)، ولكن النسخة التي أبدل فيها (الخمس) ب: (الخمسین) في طي أصحاب الصادق (عليه السلام) أبقت الخمس على حاله في طي أصحاب السجاد (عليه السلام)، و العلم عند الله تعالى.

٢٨: الأمالي (للصدوق)، ص ٤٦٢: حدثنا أبو علي أحمد بن زياد الهمداني رضوان الله عليه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن يونس بن عبد الرحمن عن ابن أسباط عن علي بن سالم عن أبيه عن ثابت بن أبي صفية قال: نظر سيد العابدين علي بن الحسين (عليه السلام) إلى عبيد الله بن عباس بن علي بن أبي طالب فاستعبر ثم قال ما من يوم أشد على رسول الله ﷺ من يوم أحد قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله و بعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب ثم قال (عليه السلام) لا يوم كيوم الحسين (عليه السلام) ازدلف عليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة كل يتقرب إلى الله عز وجل بدمه وهو بالله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا و ظلما وعدوانا ثم قال (عليه السلام) رحم الله العباس فلقد آثروا بلوى وفدى أخاه بنفسه حتى قطعت يداه فأبدله الله عز وجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب وإن للعباس عند الله تبارك وتعالى منزلة يغطه بها جميع الشهداء يوم القيامة.

٢٩: كامل الزيارات، ص ١١١: حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن خاله محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل عن محمد بن جعفر الرزاز عن خاله

علي بن أبي حمزة عن الحسين بن أبي العلاء وأبي المعزاء وعاصم بن حميد الحنات جماعتهم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من شهيد إلا [إلا وهو يحب لو أن الحسين بن علي حي] ويحب أن يكون مع الحسين عليه السلام حتى يدخلون [يدخلوا] الجنة معه.

٣٠: باب شدة ابتلاء المؤمن كتاب كافي احاديث متعددی در این معنی

وارد شده است که برخی از آنها از این قرارند:

الكافي، ج ٢؛ ص ٢٥٢: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الذين يلونهم ثم الأمثل فالأمثل.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: ذكر عند أبي عبد الله عليه السلام البلاء وما يخص الله عز وجل به المؤمن فقال سئل رسول الله ﷺ من أشد الناس بلاء في الدنيا فقال النبيون ثم الأمثل فالأمثل ويبتلى المؤمن بعد على قدر إيمانه وحسن أعماله فمن صح إيمانه وحسن عمله اشتد بلاؤه ومن سخط إيمانه وضعف عمله قل بلاؤه.

علي بن إبراهيم عن أبيه ومحمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن فضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال: أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأوصياء ثم الأمثل فالأمثل.

عنه عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن زكريا بن الحر عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما يبتلى المؤمن في الدنيا على قدر دينه أو قال على حسب دينه.

عدة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله عن بعض أصحابه عن محمد بن المثنى الحضرمي عن محمد بن بهلول بن مسلم العبدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما المؤمن بمنزلة كفة الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه.

۳۱: الغيبة (للنعماني)، ص ۲۱۱: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدي قال حدثني شريف بن سابق التفليسي عن الفضل بن أبي قرة التفليسي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أنه قال: المؤمنون يبتلون ثم يميزهم الله عنده إن الله لم يؤمن المؤمنين من بلاء الدنيا ومراثيها ولكن آمنهم فيها من العمى والشقاء في الآخرة ثم قال كان علي بن الحسين بن علي عليه السلام يضع قتلاه بعضهم إلى بعض ثم يقول قتلانا قتلتي النبيين.

۳۲: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸: وعن أبي سعيد سهل بن زياد حدثنا الحسن بن محبوب حدثنا ابن فضيل حدثنا سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا بني إنك ستساق إلى العراق وهي أرض قد التقى بها النبيون وأوصياء النبيين وهي أرض تدعى عمورا وإنك تستشهد بها و

يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد وتلاقنا يا نار كوني بردا وسلاما على إبراهيم تكون الحرب عليك وعليهم بردا وسلاما فأبشروا فوالله لئن قتلونا فإننا نرد على نبينا ثم أمكث ما شاء الله فأكون أول من تنشق عنه الأرض فأخرج خرجة يوافق ذلك خرجة أمير المؤمنين عليه السلام وقيام قائمنا وحياة رسول الله ﷺ ثم لينزلن علي وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط ولينزلن إلي جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة ولينزلن محمد وعلي وأنا وأخي وجميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمد ص لواءه و ليدفعنه إلى قائمنا مع سيفه ثم إنا نمكث من بعد ذلك ما شاء الله ثم إن الله يخرج من مسجد الكوفة عينا من دهن وعينا من لبن وعينا من ماء ثم إن أمير المؤمنين عليه السلام يدفع إلي سيف رسول الله ﷺ فيبعثني إلى الشرق والغرب ولا آتي على عدو إلا أهرقت دمه ولا أدع صنما إلا أحرقت حتى أقع إلى الهند فأفتحها وإن دانيال ويونس يخرجان إلى أمير المؤمنين عليه السلام يقولان صدق الله ورسوله ويبعث معهما إلى البصرة سبعين رجلا فيقتلون مقاتلتهم ويبعث بعثا إلى الروم فيفتح الله لهم ثم لأقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب وأعرض على اليهود والنصارى وسائر الملل و لأخيرنهم بين الإسلام والسيف فمن أسلم مننت عليه ومن كره الإسلام أهرق الله دمه ولا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل الله إليه ملكا يمسح عن وجهه التراب ويعرفه أزواجه ومنازله في الجنة ولا يبقى على وجه الأرض أعمى ولا مقعد ولا مبتلى إلا كشف الله عنه بلاءه بنا أهل البيت ولتنزلن

البركة من السماء إلى الأرض حتى إن الشجرة لتقصف بما يريد الله فيها من الثمر وليؤكلن ثمرة الشتاء في الصيف وثمره الصيف في الشتاء وذلك قول الله تعالى ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض ولكن كذبوا ثم إن الله ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الأرض وما كان فيها حتى إن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته فيخبرهم بعلم ما يعلمون.

۳۳: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹: وقد روي بأسانيد: أنه لما منعه (عليه السلام) محمد بن الحنفية عن الخروج إلى الكوفة قال والله يا أخي لو كنت في جحر هامة من هوام الأرض - لاستخرجوني منه حتى يقتلونني.

۳۴: طريحي، المنتخب، ص ۴۲۴-۴۲۳: روي عن نقلة الأخبار: أن اليوم الذي قتل فيه مسلم بن عقيل وهو يوم الثلاثاء لثمان خلون من ذي الحجة يوم التروية، كان فيه خروج الحسين من مكة إلى العراق بعد أن طاف وسعى وأحل من إحرامه، وجعل حجه عمرة مفردة لأنه عليه السلام لم يتمكن من إتمام الحج مخافة أن يبطش به وذلك لأن يزيد لعنه الله أنفذ عمر بن سعد بن العاص في عسكر عظيم وولاه أمر الموسم وأمره على الحاج كله وكان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السلام سرا وإن لم يتمكن منه يقتله غيلة، ثم إنه لعنه الله دس مع الحجاج في تلك السنة ثلاثين رجلا من شياطين بني أمية وأمرهم بقتل الحسين على كل حال اتفق فلما علم الحسين بذلك حل من إحرام الحج وجعلها عمرة مفردة.

٣٥: عبد الله مامقاني، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ١٨، ص ٢٠٥: و توضيحه: ما ذكره الفاضل المجلسي الأول رحمه الله حيث قال - فيما حكى عنه سبطه الوحيد رحمه الله في التعليقة: الظاهر أن الحجب كان إلقاء عليه، ليشتهر بذلك، ولا يصل إليه ضرر؛ لأن الخروج عند المخالفين كان عظيمًا، فإذا اشتهر أن أصحاب الصادق عليه السلام يخرجون بالسيف، كان يمكن أن يصل الضرر إلى الجميع، كما يظهر من أخبار المنصور مع الصادق عليه السلام. و الظاهر أنه ما بقي الحجب، وكان أياما. وروى الرجل عن الصادق عليه السلام أخبارا كثيرة. انتهى المهم من كلام المجلسي رحمه الله.

٣٦: الكافي، ج ١، ص ٢٨٣: وفي نسخة الصفواني زيادة علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ما أقل بقاءكم أهل البيت وأقرب أجالكم بعضها من بعض مع حاجة الناس إليكم فقال إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته فإذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر فأتاه النبي ص ينعي إليه نفسه وأخبره بما له عند الله وأن الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي أعطيها وفسر له ما يأتي بنعي وبقي فيها أشياء لم تقض فخرج للقتال وكانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها ومكثت تستعد للقتال وتتأهب لذلك حتى قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل عليه السلام فقالت الملائكة يا رب أذنت لنا في الانحدار وأذنت لنا في نصرته فأنحدرنا وقد قبضته فأوحى الله إليهم أن الزموا قبره حتى تروه وقد خرج فأنصروه وابكوا عليه وعلى ما فاتكم من نصرته فإنكم

قد خصصتم بنصرتہ و بالبكاء علیه فبکت الملائكة تعزیا و حزنا علی ما فاتهم من نصرتہ فإذا خرج یكونون أنصاره.

۳۷: الکافی، ج ۱؛ ص ۲۸۰: أحمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن أحمد بن محمد عن أبي الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد بن أحمد بن عبيد الله العمري عن أبيه عن جده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله عزوجل أنزل على نبيه عليه السلام كتابا قبل وفاته فقال يا محمد هذه وصيتك إلى النجبة من أهلك قال وما النجبة يا جبرئيل فقال علي بن أبي طالب وولده عليه السلام و كان علی الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي عليه السلام إلى أمير المؤمنين عليه السلام وأمره أن يفك خاتما منه و يعمل بما فيه فكك أمير المؤمنين عليه السلام خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه إلى ابنه الحسن عليه السلام فكك خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام فكك خاتما فوجد فيه أن اخرج بقوم إلى الشهادة فلا شهادة لهم إلا معك و اشر نفسك لله عزوجل ففعل ثم دفعه إلى علي بن الحسين عليه السلام فكك خاتما فوجد فيه أن أطرق و اصمت و الزم منزلك و «اعبد ربك حتى يأتيك اليقين» ففعل ثم دفعه إلى ابنه محمد بن علي عليه السلام فكك خاتما فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و لا تخافن إلا الله عزوجل فإنه لا سبيل لأحد عليك ففعل ثم دفعه إلى ابنه جعفر فكك خاتما فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و انشر علوم أهل بيتك و صدق آبائك الصالحين و لا تخافن إلا الله عزوجل و أنت في حرز و أمان ففعل ثم دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام و كذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده ثم كذلك إلى قيام المهدي صلى الله عليه.

٣٨: التوحيد (للصدوق)، ص ٣٦٥: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن عبد الملك بن عنتر الشيباني عن أبيه عن جده قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال (عليه السلام) بحر عميق فلا تلجه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال (عليه السلام) طريق مظلم فلا تسلكه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال (عليه السلام) سر الله فلا تكلفه...

٣٩: تصحيح اعتقادات الإمامية؛ ص ٥٧: فأما الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله في النهي عن الكلام في القضاء والقدر فهي تحتل وجهين أحدهما أن يكون النهي خاصا بقوم كان كلامهم في ذلك يفسدهم ويضلهم عن الدين ولا يصلحهم في عبادتهم إلا الإمساك عنه وترك الخوض فيه ولم يكن النهي عنه عاما لكافة المكلفين وقد يصلح بعض الناس بشيء يفسد به آخرون ويفسد بعضهم بشيء يصلح به آخرون فدير الأئمة (عليهم السلام) أشياءهم في الدين بحسب ما علموه من مصالحهم فيه.

وثانيهما أن يكون النهي عن الكلام في القضاء والقدر النهي عن الكلام فيما خلق الله تعالى وعن علله وأسبابه وعمّا أمر به وتعبد وعن القول في علل ذلك إذا كان طلب علل الخلق والأمر محظورا لأن الله تعالى سترها عن أكثر خلقه ألا ترى أنه لا يجوز لأحد أن يطلب لخلق جميع ما خلق عللا مفصلات فيقول لم خلق كذا وكذا حتى يعد المخلوقات كلها ويحصيها ولا يجوز أن يقول لم أمر بكذا أو تعبد بكذا ونهى عن كذا إذ تعبد بذلك وأمره

لما هو أعلم به من مصالح الخلق ولم يطلع أحدا من خلقه على تفصيل علل ما خلق وأمر به وتعبد وإن كان قد أعلم في الجملة أنه لم يخلق الخلق عبثا وإنما خلقهم للحكمة والمصلحة ودل على ذلك بالعقل والسمع.

فقال سبحانه (وما خلقنا السماء والأرض وما بينهما لالعيبين) وقال (أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا) وقال (إننا كل شيء خلقناه بقدر) يعني بحق ووضعناه في موضعه وقال وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون وقال فيما تعبد به لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم. وقد يصح أن يكون الله تعالى خلق حيوانا بعينه لعلمه بأنه يؤمن عند خلقه كفار أو يتوب عند ذلك فساق أو ينتفع به مؤمنون أو يتعظ به ظالمون أو ينتفع المخلوق نفسه بذلك أو يكون عبرة لواحد في الأرض أو في السماء وذلك مغيب عنا وإن قطعنا في الجملة أن جميع ما صنع الله تعالى إنما صنعه لأغراض حكيمة ولم يصنعه عبثا وكذلك يجوز أن يكون تعبدنا بالصلاة لأنها تقرنا من طاعته وتبعدنا عن معصيته وتكون العبادة بها لطفًا لكافة المتعبدين بها أو لبعضهم فلما خفيت هذه الوجوه وكانت مستورة عنا ولم يقع دليل على التفصيل فيها وإن كان العلم بأنها حكمة في الجملة كان النهي عن الكلام في معنى القضاء والقدر إنما هو نهى عن طلب علل لها مفصلة فلم يكن نهيا عن هذا إن سلمنا الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله فأما إن بطلت أو اختلف سندها فقد سقط عنا عهدة الكلام فيها.

٤٠: تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٢٨، ص ٣٥: اعلم: أن هناك (زائدة

بن قدامة الثقفي أبو الصلت الكوفي) الذي مات بأرض الروم غازيا سنة

ستين، أو إحدى وستين ومائة الذي سيحيى في هذا المجلد، وزائدة بن قدامة الذي قاتل الخوارج وقتله شبيب سنة ٧٦، والذي عد من أصحاب الإمام الباقر عليه السلام ليس الذي قتله شبيب؛ لأن وفاة الإمام السجاد عليه السلام في سنة ٩٥، فيكون زائدة هذا قتيلا قبل وفاة الإمام السجاد عليه السلام بتسعة عشر سنة تقريبا، وأما زائدة بن قدامة الثقفي فهو غير المعنون، لأنه كان من النواصب، وسوف أعنونه ليقف القارئ على شخصيته، وأنه البتري من أعدائه، يستحيل أن يروي في فضل كربلاء وزيارة الحسين عليه السلام كما في كامل الزيارات، فيتحصل من مجموع ما أشرنا إليه أن زائدة بن قدامة ثلاثة:

١- الراوي عن السجاد عليه السلام، والمعدود من أصحاب الباقر عليه السلام.

٢- وزائدة بن قدامة الذي حارب الخوارج تحت راية الحجاج وقتله

شبيب سنة ٧٦

٣- وزائدة بن قدامة الذي مات بأرض الروم سنة ١٦١

٤١: بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ٦١: أعلم أن رواية سيد الساجدين عليه السلام هذا الخبر عن عمته واستماعه لها لا ينافي كونه عليه السلام عالما بذلك قبله إذ قد تكون في الرواية عن الغير مصلحة وقد يكون للاستماع إلى حديث يعرفه الإنسان تأثير جديد في أحوال الحزن مع أنه يحتمل أن يكون الاستماع لتطبيب قلب عمته رضي الله عنها.

٤٢: كامل الزيارات، ص ٢٦٠: حدثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال حدثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمد بن هلال الطائي

البصري ره قال حدثني أبو عثمان سعيد بن محمد قال حدثنا محمد بن سلام بن يسار [سيار] الكوفي قال حدثني أحمد بن محمد الواسطي قال حدثني عيسى بن أبي شيبه القاضي قال حدثني نوح بن دراج قال حدثني قدامة بن زائدة عن أبيه قال قال علي بن الحسين (عليه السلام) بلغني يا زائدة أنك تزور قبر أبي عبد الله الحسين (عليه السلام) أحياناً فقلت إن ذلك لكما بلغك فقال لي فلما ذات فعل ذلك ولك مكان عند سلطانك الذي لا يحتمل أحداً على محبتنا و تفضيلنا وذكر فضائلنا والواجب على هذه الأمة من حقنا فقلت والله ما أريد بذلك إلا الله ورسوله ولا أحفل بسخط من سخط ولا يكبر في صدري مكروه ينالني بسببه فقال والله إن ذلك لكذلك - فقلت والله إن ذلك لكذلك يقولها ثلاثاً وأقولها ثلاثاً فقال أبشر ثم أبشر ثم أبشر فلا خبرنك بخبر كان عندي في النخب [البحر] المخزون - فإنه لما أصابنا بالطف ما أصابنا وقتل أبي (عليه السلام) و قتل من كان معه - من ولده وإخوته وسائر أهله وحملت حرمه ونسأؤه على الأقتاب يراد بنا الكوفة فجعلت أنظر إليهم صرعى ولم يواروا فعظم ذلك في صدري واشتد لما أرى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك مني عمتي زينب الكبرى بنت علي (عليه السلام) فقالت ما لي أراك تجود بنفسك يا بقية جدي وأبي وإخوتي فقلت وكيف لا أجزع وأهلع وقد أرى سيدي وإخوتي و عمومتي وولد عمي وأهلي مصرعين بدمائهم مرملين بالعراء مسلمين لا يكفنون ولا يوارون ولا يعرج عليهم أحد ولا يقربهم بشر كأنهم أهل بيت من الديلم والخزرقالت لا يجزعنك ما ترى فوالله إن ذلك لعهد من رسول الله ﷺ إلى جدك وأبيك وعمك ولقد أخذ الله الميثاق [ميثاق] أناس من هذه الأمة

لا تعرفهم فراعنة هذه الأمة وهم معروفون في أهل السماوات أنهم يجمعون هذه الأعضاء المتفرقة فيوارونها وهذه الجسوم المضرجة وينصبون لهذا الطف علما لقبر أبيك سيد الشهداء لا يدرس أثره ولا يعفور رسمه على كرور الليالي والأيام وليجتهدن أئمة الكفر وأشياخ الضلالة في محوه وتطميسه فلا يزداد أثره إلا ظهورا وأمره إلا علوا فقلت وما هذا العهد وما هذا الخبر فقالت نعم حدثتني أم أيمن أن رسول الله ﷺ زار منزل فاطمة عليها السلام في يوم من الأيام فعملت له حريرة وأتاه علي عليه السلام بطبق فيه تمر ثم قالت أم أيمن فأتيتهم بعس فيه لبن وزبد فأكل رسول الله ﷺ وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام من تلك الحريرة - وشرب رسول الله ﷺ وشربوا من ذلك اللبن ثم أكل وأكلوا من ذلك التمر والزبد ثم غسل رسول الله ﷺ يده - وعلي يصب عليه الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر إلى علي وفاطمة والحسن والحسين نظرا عرفنا به السرور في وجهه ثم رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم إنه وجهه نحو القبلة وبسط يديه ودعا ثم خر ساجدا وهو ينشج فأطال النشوج وعلا نحيبه وجرت دموعه ثم رفع رأسه وأطرق إلى الأرض ودموعه تقطر كأنها صوب المطر فحزنت فاطمة وعلي والحسن والحسين عليهم السلام وحزنت معهم لما رأينا من رسول الله ﷺ وهبناه أن نسأله حتى إذا طال ذلك قال له علي و قالت له فاطمة ما يبكيك يا رسول الله لا أبكي الله عينيك فقد أقرح قلوبنا ما نرى من حالك فقال يا أخي سررت بكم وقال مزاحم بن عبد الوارث في حديثه هاهنا فقال يا حبيبي إني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط - وإني لأنظر إليكم وأحمد الله على نعمته علي فيكم إذ هبط علي جبرئيل عليه السلام فقال

یا محمد إن الله تبارک و تعالی اطلع على ما فی نفسك و عرف سرورک بأخیک و ابنتک و سبطیک فأکمل لك النعمة و هنأک العطية بأن جعلهم و ذریاتهم و محببهم و شیعتهم معک فی الجنة لا یفرق بینک و بینهم یحبون کما تحب و یعطون کما تعطي حتی ترضی و فوق الرضا على بلوی كثيرة تنالهم فی الدنيا و مکاره تصیبهم بأیدی أناس ینتحلون ملتک و یزعمون أنهم من أمتک براء من الله و منك خبطا خبطا و قتلاقتلا- شتی مصارعهم نائیة قبورهم خیرة من الله لهم و لك فیهم فاحمد الله عز و جل على خیرته و ارض بقضائه فحمدت الله و رضیت بقضائه بما اختاره لكم ثم قال لی جبرئیل یا محمد إن أخاک مضطهد بعدک مغلوب على أمتک متعوب من أعدائك ثم مقتول بعدک یقتله أشر الخلق و الخلیقة- و أشقی البریة یكون نظیر عاقر الناقة ببلد تكون إلیه هجرته و هو مغرس شیعته و شیعة ولده و فیة على کل حال یكثر بلواهم و یعظم مصابهم و إن سبطک هذا و أوما بیده إلی الحسین (علیه السلام) مقتول فی عصابة من ذریتك و أهل بیتک و أخیار من أمتک بضفة الفرات بأرض یقال لها كربلاء من أجلها یكثر الكرب و البلاء على أعدائك و أعداء ذریتك فی الیوم الذي لا ینقضي كربہ و لا تنفی حسرته و هی أطیب بقاع الأرض و أعظمها حرمة یقتل فیها سبطک و أهله و أنها من بطحاء الجنة فإذا كان ذلك الیوم الذي یقتل فیة سبطک و أهله و أحاطت به كتائب أهل الكفر و اللعنة ترزعت الأرض من أقطارها و مادت الجبال و كثر اضطرابها و اصطفقت البحار بأمواجها و ماجت السماوات بأهلها غضبا لك یا محمد و لذریتك- و استعظما لما ینتهك من حرمتک و لشر ما تكافی به فی ذریتك و عترتك و لا یبقى شیء من ذلك إلا

استأذن الله عز وجل في نصره أهلك - المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحي الله إلى السماوات والأرض والجبال والبحار ومن فيهن إني أنا الله الملك القادر الذي لا يفوته هارب ولا يعجزه ممتنع وأنا أقدر فيه على الانتصار والانتقام وعزتي وجلالي لأعذب من وتر رسولي وصفيي وانتهك حرمة و قتل عترته ونبذ عهده وظلم أهل بيته [أهله] عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فعند ذلك يضح كل شيء في السماوات والأرضين بلعن من ظلم عترتك واستحل حرمتك فإذا برزت تلك العصابة إلى مضاجعها - تولى الله عز وجل قبض أرواحها بيده وهبط إلى الأرض ملائكة من السماء السابعة معهم آية من الياقوت والزمرد مملوءة من ماء الحياة وحلل من حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء وألبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب وصلت الملائكة صفا صفا عليهم ثم يبعث الله قوما من أمتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول ولا فعل ولا نية فيوارون أجسامهم و يقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لأهل الحق وسببا للمؤمنين إلى الفوز وتحفه ملائكة من كل سماء مائة ألف ملك في كل يوم وليلة - ويصلون عليه ويطوفون عليه ويسبحون الله عنده ويستغفرون الله لمن زاره ويكتبون أسماء من يأتيه زائرا من أمتك متقربا إلى الله تعالى وإليك بذلك وأسماء آبائهم وعشائرتهم وبلدانهم ويوسمون في وجوههم بميسم نور عرش الله هذا زائر قبر خير الشهداء وابن خير الأنبياء فإذا كان يوم القيامة سطع في وجوههم من أثر ذلك الميسم نور تغشى منه الأبصار - يدل عليهم ويعرفون به وكأنني بك يا

محمد بنی و بین میکائیل و علی أماننا و معنا من ملائكة الله ما لا يحصى عددهم و نحن نلتقط من ذلك الميسم في وجهه من بين الخلائق حتى ينجيهم الله من هول ذلك اليوم و شدائده و ذلك حكم الله و عطاؤه لمن زار قبرك يا محمد أو قبر أخيك أو قبر سبطيك لا يريد به غير الله عز و جل و سيجتهد أناس ممن حقت عليهم اللعنة من الله و السخط - أن يعفوا رسم ذلك القبر و يمحو أثره فلا يجعل الله تبارك و تعالى لهم إلى ذلك سبيلا ثم قال رسول الله ص فهذا أبكاني و أحزني قالت زينب فلما ضرب ابن ملجم لعنه الله أبي ع و رأيت عليه أثر الموت منه قلت له يا أبت حدثني أم أيمن بكذا و كذا و قد أحببت أن أسمع منك فقال يا بنية الحديث كما حدثتك أم أيمن و كأنني بك و بنساء أهلك سبايا بهذا البلد أذلاء خاشعين تخافون أن يتخطفكم الناس فصبرا صبرا فوالذي فلق الحبة و برأ النسمة ما لله على ظهر الأرض يومئذ ولي غيركم و غير محبيكم و شيعتكم و لقد قال لنا رسول الله ﷺ حين أخبرنا بهذا الخبر - إن إبليس لعنه الله في ذلك اليوم يطير فرحا فيجول الأرض كلها بشياطينه و عفاريته فيقول يا معاشر الشياطين قد أدركنا من ذرية آدم الطلبة و بلغنا في هلاكهم الغاية و أورثناهم النار إلا من اعتصم بهذه العصاة فاجعلوا شغلكم بتشكيك الناس فيهم و حملهم على عداوتهم و إغرائهم بهم و أوليائهم حتى تستحكموا ضلالة الخلق و كفرهم و لا ينجو منهم ناج - و لقد صدق عليهم إبليس و هو كذوب أنه لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح و لا يضر مع محبتكم و موالاتكم ذنب غير الكبائر قال زائدة ثم قال علي بن

الحسين عليه السلام بعد أن حدثني بهذا الحديث خذه إليك ما لو ضربت في طلبه
أباط الإبل حولاً لكان قليلاً.

٤٣: الأمالي (للصدوق)، ص ١٥٠: حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن
علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله قال حدثنا محمد بن
عمر البغدادي الحافظ رحمه الله قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن
زيد التستري من كتابه قال حدثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس بن
أبي إسحاق السبيعي قاضي بلخ قال حدثني مريسة بنت موسى بن يونس
بن أبي إسحاق وكانت عمتي قالت حدثني صفية بنت يونس بن أبي
إسحاق الهمدانية وكانت عمتي قالت حدثني بهجة بنت الحارث بن عبد
الله التغلبي عن خالها عبد الله بن منصور وكان رضيعة لبعض ولد زيد بن
علي عليه السلام قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت حدثني
عن مقتل ابن رسول الله ﷺ فقال حدثني أبي عن أبيه قال لما حضرت معاوية
الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله فأجلسه بين يديه فقال له يا بني إني قد ذلت لك
الرقاب الصعاب ووطدت لك البلاد وجعلت الملك وما فيه لك طعمة و
إني أخشى عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهدهم وهم عبد الله بن عمر
بن الخطاب وعبد الله بن الزبير والحسين بن علي فأما عبد الله بن عمر فهو
معك فالزمه ولا تدعه وأما عبد الله بن الزبير فقطعه إن ظفرت به إرباً إرباً فإنه
يجثولك كما يجثوا الأسد لفريسته ويواربك مواربة الثعلب للكلب وأما
الحسين عليه السلام فقد عرفت حظه من رسول الله ﷺ وهو من لحم رسول الله ودمه
وقد علمت لا محالة أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه ويضيعونه

فإن ظفرت به فاعرف حقه ومنزلته من رسول الله ﷺ ولا تؤاخذ به بفعله ومع ذلك فإن لنا به خلطة ورحما وإياك أن تناله بسوء ويرى منك مكروها قال فلما هلك معاوية وتولى الأمر بعده يزيد بعث عامله على مدينة رسول الله وهو عمه عتبة بن أبي سفيان فقدم المدينة وعليها مروان بن الحكم وكان عامل معاوية فأقامه عتبة من مكانه وجلس فيه لينفذ فيه أمر يزيد فهرب مروان فلم يقدر عليه وبعث عتبة إلى الحسين بن علي فقال إن أمير المؤمنين أمرك أن تباع له فقال الحسين عليه السلام يا عتبة قد علمت أنا أهل بيت الكرامة ومعدن الرسالة وأعلام الحق الذين أودعه الله عز وجل قلوبنا وأنطق به ألسنتنا فنطقت بإذن الله عز وجل ولقد سمعت جدي رسول الله ﷺ يقول إن الخلافة محرمة على ولد أبي سفيان وكيف أباع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله ﷺ هذا فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب وكتب بسم الله الرحمن الرحيم إلى عبد الله يزيد أمير المؤمنين من عتبة بن أبي سفيان أما بعد فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة فأريك في أمره والسلام فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة أما بعد فإذا أتاك كتابي هذا فجعلى علي بجوابه وبين لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي عليه السلام فبلغ ذلك الحسين فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي ﷺ ليودع القبر فلما وصل إلى القبر سطع له نور من القبر فعاد إلى موضعه فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فأطال.

٤٤: بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٨: فلما فرغ من صلاته جعل يقول اللهم هذا قبر نبيك محمد وأنا ابن بنت نبيك وقد حضرني من الأمر ما قد علمت اللهم إني أحب المعروف وأكره المنكر وأنا أسألك يا ذا الجلال والإكرام بحق القبر ومن فيه إلا اخترت لي ما هولك رضى ولرسولك رضى. قال ثم جعل يبكي عند القبر حتى إذا كان قريبا من الصبح وضع رأسه على القبر فأغفى فإذا هو برسول الله قد أقبل في كتيبة من الملائكة عن يمينه وعن شماله وبين يديه حتى ضم الحسين إلى صدره وقبل بين عينيه وقال حبيبي يا حسين كأنني أراك عن قريب مرملا بدمائك مذبوحا بأرض كرب وبلاء من عصابة من أمتي وأنت مع ذلك عطشان لا تسقى وظمآن لا تروى وهم مع ذلك يرجون شفاعتي لأن الله شفاعتي يوم القيامة حبيبي يا حسين إن أباك وأمك وأخاك قدموا علي وهم مشتاقون إليك وإن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة. قال فجعل الحسين (عليه السلام) في منامه ينظر إلى جده ويقول يا جداه لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك وأدخلني معك في قبرك فقال له رسول الله لا بد لك من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة وما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم فإنك وأباك وأخاك وعمك وعم أبيك تحشرون يوم القيامة في زمرة واحدة حتى تدخلوا الجنة.

٤٥: بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٣٠: وقال محمد بن أبي طالب روى محمد بن يعقوب الكليني في كتاب الرسائل عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن أيوب بن نوح عن صفوان عن مروان بن إسماعيل عن حمزة بن حمران عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ذكرنا خروج الحسين (عليه السلام) وتخلف ابن

الحنفية فقال أبو عبد الله عليه السلام يا حمزة إني سأخبرك بحديث لا تسأل عنه بعد مجلسك هذا إن الحسين لما فصل متوجها دعا بقرطاس وكتب فيه بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي بن أبي طالب إلى بني هاشم أما بعد فإنه من لحق بي منكم استشهد ومن تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح والسلام قال وقال شيخنا المفيد بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لما سار أبو عبد الله من المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة في أيديهم الحراب على نجب من نجب الجنة فسلموا عليه وقالوا يا حجة الله على خلقه بعد جده وأبيه وأخيه إن الله سبحانه أمد جدك بنا في مواطن كثيرة وإن الله أمدك بنا فقال لهم الموعد حفرتي وبقعتي التي أستشهد فيها وهي كربلاء فإذا وردتها فأتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع ونطع فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم علي ولا يلقوني بكريهة أو أصل إلى بقعتي.

وأتته أفواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك وأنصارك فمرنا بأمرك وما تشاء فلو أمرتنا بقتل كل عدوك وأنت بمكانك لكفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيرا وقال لهم أوما قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله أينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة وقال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم وإذا أقمت بمكاني فماذا يبتلى هذا الخلق المتعوس وبما ذا يختبرون ومن ذا يكون ساكن حفرتي بكربلاء وقد اختارها الله يوم دحا الأرض وجعلها معقلا لشيعتنا ويكون لهم أمانا في الدنيا والآخرة ولكن تحضرون يوم السبت وهو يوم عاشوراء الذي

في آخره أقتل ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخوتي وأهل بيتي
ويسار برأسي إلى يزيد لعنه الله.

فقال الجن نحن والله يا حبيب الله وابن حبيبه لولا أن أمرك طاعة وأنه
لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال صلوات
الله عليه لهم نحن والله أقدر عليهم منكم ولكن ليهلك من هلك عن بينة و
يحيى من حي عن بينة انتهى ما نقلناه من كتاب محمد بن أبي طالب.

منابع:

ابن بابويه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲ جلد، کتابفروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م.

_____، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ ق.

_____، محمد بن علی، معانی الأخبار، ۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.

_____، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ۱ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش.

_____، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ۱ جلد، جامعه مدرسین قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ ق.

_____، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ ق.

ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۱ جلد، دار المرتضویة - نجف اشرف، چاپ: اول، ۱۳۵۶ ش.

أبوریحان بیرونی، الآثار الباقیة عن القرون الخالیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.

افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ۷ جلد، مؤسسة التاریخ العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۳۱ ه. ق.

بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان في تفسير القرآن، ٥ جلد، مؤسسه بعثه - قم، چاپ: اول، ١٣٧٤ ش.

حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب في تحقیق المذهب، ١٥ جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ایران، اول، ١٤١٢ ه ق

الخصیبي، الحسين بن حمدان، الهداية الكبرى، الوفاة: ٣٣٤ الطبعة: الرابعة سنة الطبع: ١٤١١ - ١٩٩١ من الناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان

السيوطي، اللاآلىء المصنوعة، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٦ م صدر، حسن، تكملة أمل الآمل، ٦ جلد، دار المؤرخ العربي - لبنان - بيروت، چاپ: ١، ١٤٢٩ ه ق

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ١ جلد، مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم، چاپ: دوم، ١٤٠٤ ق. طبرسي، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج (لطبرسي)، ٢ جلد، نشر مرتضى - مشهد، چاپ: اول، ١٤٠٣ ق.

طريحي، فخرالدين بن محمد مصحح: على، نضال، ناشر: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات محل نشر: بيروت

قطب الدين راوندی، سعيد بن هبة الله، الخرائج والجرائح، ٣ جلد، مؤسسه امام مهدي عليه السلام - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق.

قمي، شيخ عباس، الكنى والألقاب (مكتبة الصدر)، ٣ جلد، مكتبة الصدر - تهران، چاپ: ٥، ١٣٦٨ ش.

كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي (ط - الإسلامية)، ٨ جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ١٤٠٧ ق.

كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفى، ١ جلد، مؤسسة الطبع والنشر فى وزارة الإرشاد الإسلامى - تهران، چاپ: اول، ١٤١٠ ق.

مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال فى علم الرجال، ٣٦ جلد، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث - ايران - قم، چاپ: ١، ١٤٣١ هـ.ق.

مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، ١١١ جلد، دار إحياء التراث العربى - بيروت، چاپ: دوم، ١٤٠٣ ق.

مفيد، تصحيح اعتقادات الإمامية - قم، چاپ: اول، ١٤١٣ ق.

مطهرى، مرتضى، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، آبان ١٣٨٢

نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، ١ جلد، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى - قم، چاپ: ٦، ١٣٦٥ ش.

نورى، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ٢٨ جلد، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) - قم، چاپ: اول، ١٤٠٨ ق.